

مخالف از این اقسام هفتند اول برعت الاستقلال منقح است که در اول کتاب انجمن الفاظ  
 بیار که بر مضمون کتاب شیرازیند قوله تلخ سخن که متضمن قصه کسی باشد قوله تعبیه معاکفین قوله اطر  
 بالکسر سیالند کردن در سحر کسی قوله چالش رفتار یکد از ناز و تکرار کنند و بعضی جنگ هم آبره است و  
 نیز گویند قوله وای منی است و گمراه قوله نجوان عرصه اسکاران میدان منی قوله استعاره  
 بلکه لغت معنی عاریت خواندن در مطلق اهل معایضی برای چیزی عاریت گیرند سبب  
 در بعضی صفات همچون کس که برای چشم عشوق استعاره کنند و تفصیل در کتب معاصر توهم است قوله  
 برای کلام ای همان مقدمین و متاخرین چنین عبارت دور استعارت با اگر این کلام میدانند قوله  
 و دشوار فهمی باز طرح وزیر با کسان شوار فهمی که چنین استعین شکل شناسی بدان نمی شناسند حال آنکه  
 شکل شناسی هر کس را باشد دشوار فهمی بجز خود کسی نمیداشد قوله دست زده ای بهر سنده و  
 آئینه قوله هر دو طرز ویرا شناسی همان صنایع نظمی و معنی که غیر مانوس اند قوله طلسم کسب بر حکمت  
 در چیز ای طلسم خاطر خود را شکسته به حرف نایب مده برستم قوله اگر من جان مجربم ای اگر من جان پند  
 این نامه بن گشت قوله ستایش و تکریم معنی بعضی ستایش کنند و بعضی ملامت قوله آنا که زده  
 ای کسانی را که تقدید عارف کرده بودند و ملامتی تحقیق سخن بودند مردوری محنت و مشقت خود گرفته  
 خوش شدند و ستایش برین نمودند و در عرق عرق شرمندگی گردیدند و آنا که در خارستان طبعیت  
 بودند سبب بیانی عهده خود صحبت گروهی که نقد عقل خود را برین کاخچه طرز زالیوف خود داده اند شورش  
 نمودند که این کلام خیر است که از کسی شنیدیم و آنا که کار شناس بودند از کم منی در حد جانکا افتادند  
 شکر شاه و راههای معاف این عبارت باشند قوله من خاک های من خاک آه آن که شناسان ام  
 که امر در سخاوت سپاس این مگر چون یکشاه و در نظر تضاد دیده قوله منط فحتمین نوع و گونه از چیزی  
 گروه آبی که بر یک باشد نوعی از بساط قوله همان به برای این طرز تازه با موقوف استه موقوف  
 این شاه سخنانی نماید قوله ازین کار شناسی نقد بر آسواه باید نیست که از اینجا شیخ بیان تلیم خود  
 نصیحت دیده می آید و یک ازین کار شناسی که ام آرام گرفته و از آن محبت دیده می آید شرمند

و فرخی ذات ان و همه فری مراد جوابی سوال آن دیده و در حقیقت حال ظاهر ساحت که  
 برای افاد و مغایر کلام بسیار است این شکیش برای یگانگی از برای برای باد شاه میا میگردد  
 مرا با جماعت مردم چه کار قول در معانی بیرون لن ترانی معنی تحفه و سوغات باشد قول بکتاری  
 ملک آگهی مراد کبر شاه قول بیون برای چه اتصال قول که گروه حکمت بیرون برای گزارش کرده  
 حکیمان سینه نام دیگر نشود قول معاد گزین برای سینه کننده قول که و گوئی بی پلا گفتن  
 نشینند قول که کار نیامیزد ای عمل نکند قول در تجویز ای و شوار و و ای و بیای می سر  
 العلج سر و زندگی میاید یعنی چنانکه مردم در زندگی دانش خرنندی میاید و و بیای می  
 خرنند باشد قول در و بیای تو مندی دارد ای و محنت نکاش قولیت لیکن از کجی محنت و بیای می  
 تاره مورد این معانی بلند تواند قول و انای روزگار آن کسی ای هر که خردمند است آن  
 کس کلام کند و چیزی در قسم چهارم سخن گوید برای آنکه دانش آنکس زیاده شود و همه مردم نمیشود آن  
 رسد قول بر نیایی تازه ای بطرز که تو حاصل شده قول پیکر غرور آسا بفتح غین معجز ای صود  
 اندر شیطان قول در طبع معنی گردانید از علم و شهر که نهایی ندارد قول که گران از برای گران است  
 قول زلف سبوی کن یا زلفی بزرگ آن قول صفوت بهر حرکت بر گزیده آنچه صاف باطله  
 تیرگی غمش قول و آن روحانزدان ای آن معانی را آن پیکر غصری ای حروف الطوری بیای می  
 جان متن بسیار عجیب ساخته گردد قول سالانهای میآید و معنی آن قول بیلوی جواب ای محتوم  
 قول بیایستگاه آمد ای بجای که مناسب باشد بسیار و قول در منی و کوهی و تکراری ای انفا فیکر  
 نمیدهد و از کز زبون دور دارد خشک در گران پیکر ای الفاظ غیر مانوس و شکل آن عبارت  
 نشود همچنانکه دست فرسوده ز کار ای چنانکه آن الفاظ مستعمل و گفته باشند همچنین تیزی زبون  
 و نوق عبارت باشد قول و این هنگامه کونی ای این معنی تو سبای مذکور در هر دو که که قصد  
 و کیوی کاش فکر بسیار و در وقت خرد مجتمع شوند و مجز و کسار ای و عنایت تیزی همراه  
 قول و هر کدام ای هر یک این اموز کرده شرط بسیار است و شمار آنرا این نامه گنجی باشد

دقت سوم

نمودن آنرا انگلی در صفت گفتاوند قوله وان شش کله بر کنایه از پنج چیز مذکوره بصیقل و ششم قوله غم در  
 نام و شادوش باشد قوله قطاس بالضم و کسر ترازوی عمل درین لغت در اصل است بسا و جمله نیز آمده  
 قوله پای پر و شتای بجای پر بود قوله ناظوره بمعنی منظره کنایه از عشوه قوله بسوگاری ای بهماری  
 نشست گویان مروج شوره ناظوره سخوی بود قوله دای برین انش مانند شیهه بیج ای استوس برین انش  
 اندیشه بیخک درین و نیزه از تمام علم و معلوم آن علم محرم قوله بهچم و اندیشه برین بهچم برای من بعد از  
 من بعد و مزایه اگر چه سخن از من بعد و من نسبت چرا که آنرا بجای هست تا قیامت قوله دیده بر شتاس ای  
 عیب شتاس خود حاصل شد یعنی تمیق شد که من بعد و من در شتاس شدم از هم هستی خود سابق و ششم قوله  
 صغیری بیشتر از ای وازی اندیشه چون کردم و بهیله خاسکاری خود خیر دار نمودم ای خلقت بر اثبات  
 که ابوالفضل که زناخص میکند و از ارباب کمال نیست قوله خار از سنگ سخت قوله فرموده بودند ضمیر فاعل  
 بسوی فضی مروج قوله نیکین نیکوای آنقدر نگاه کردن دل کن مروج مطمئن بودند من نیز ترسند یعنی در  
 وقت خطر خود خیر آموخ به بودند که زنا چنین نیزگی نموده ای ناگاه چنین کاری کرد یعنی بودند من  
 گرفتار غم و الم شده از آزار ایشان بسیار بیاد دل سوختم قوله انسون هر بلانی با دشا شاه در از ان در شت  
 و شته از سر زور قمار دنیا داری سخت قوله نوزوی تازه تازه قوله تفرقه بر وزن کره معنی کردند  
 قوله نقاب کنین کنایه از پوشیده قوله رسم زار کنایه از مرهم بسیار قوله ناخنی بند کنایه عیب گیری  
 قوله زفتی ضمیر ای مجرب سکون فاقوامی فوقانی کس و ویای تختانی سعور و بیخیایی قوله بالشم ششم  
 ای با کبر گیر مخالف قوله ارج بالفتح بمعنی قدر و مرتبه و جدا اندازه باشد قوله در آن نیز  
 کشش ای تمردان قوله کر نظر ستم خودیم ای بلکه از شفقت نعمت نهند خود یافتیم و اول  
 خویش ای خود خور در و روزه کشاد کردم و از طرف بیرون در نوشتن که نار غلوت گزیدم و از نظر  
 ندون ستایش و عا و از هر عا دل به مانند بهی ان از یک یک کجایم که سگیدم قوله ناس  
 ناست یعنی میان سر آدمی و هر چیز که آنرا بر سر از اندر روز یک مانند خود قوله کاخ بی درخت کنایه  
 زان قوله شگاف قلم بر نگه اعلات مفعول محذوفت و اکثر جا حذف و اباطار و غیره

قول که تن هرگز سوخته ای تن سوخته هرگان بالکسر کاف فارسی نام ماه هفتم ز سال شمسی که ابتدای  
خران از دست قول که نیزنگ بزمی نوی نقشه افسوگری آغاز کرد بدنگه نیزنگ نشانی بر گویند که صواب  
مرتبه اول بر کفند یاد یار کشند و بعد از آن نگ آئیزی نمایند و اینجا مراد مسوده باشد قول سوم سیر  
قول که کار پروازان مرتضای کار گزاران قضا و قدر قول دست افتالی سماع یعنی قصی که مشایجان  
سماح میانیدای تمیز ساختند قول که گنج گنجینه سخن سیرانی ای مر از خنجر خاتم سخن گشتن گردنید و زمان نایز  
بخشیدند قول ششمین طلاق ای قرض منقش کرد در عرس باجد و کارستان است کند برای دلق قول  
ار معالی سخن شناسان ای برای تحفه سخنزان قول که پرده نیای اسرار پوشیده از قلم برین باشد قول  
ششمین برده کرده قول که بریر بر دوزن کبر آواز قلم برت نوشتن قول که درون لضمین یعنی سالها  
قول که ناهنگنی آمد کی نت صبح خورین قول که مدنی منوبی ای زینه یعنی شهرای شهری قول که صحرای  
یعنی ریای ای محشی قول که سفر و اسپین علاقه گسل کنایه از موت که برنده تعلق است قول که ریای ای  
روزگار یعنی جهالت اهل زمانه خواهند زبان بستن و هیچ نگفتن قول که قرنی چند ای ای خد قول سوم  
کار ای اخبار نویس قول که امانا قانسبی تعلقات نسبت مای اهل دنیا قول که این دیو لایح ای مای  
سیار دیو کنایه از دنیا قول که صغیر الصغیر و تشدید فاغانه چوین که معرفت است قول که این بلند شیان  
از معرفت آهی قول که ندیافت نمایند گمان ای ظالم بکنندگان نمایان مسائل موصوفه قول ششمین  
نامردی قول که گارین سرای مباب یعنی دنیا قول که دل شکر کسیر شین سحر از شکر دان یعنی شکر کننده  
قول که دلفنی بزرگای طبیعت جانی قول که سرابری یعنی بار دیده کو چکی که بر بلای بار دیده بزرگ  
نشد و بار ای نیز گویند که بر سر نهند در تازی خلاده قول که جاف جاف بر وزن شالیاف نای  
و خجبه گویند کنایه از دنیا قول که تهن بالی اللش دهند تهن کلقب ستم و همیست او همگی اصفا  
دنیا است قول که اندوه تواند گرفت کاف درین فقره که امیه باشد قول که حسین ایشان ای بزرگان  
کار شناسان قول که گردگانی از هرین دست کش ای برین محبتی کشنده دو دو از زنده سخن  
و دنیا بقید است قول که در قبایل این مورچه نیلانی سر پای و پیش آمدن این مورچه بحقیقت دنیا

# دقت سوم

در نمایش خوشت دورتا و تالی غافل ازینکه این بحقیقت سلیمان نیست بلکه سوچه باشد قول در ادب این  
 کندم تا جو فروش ای در شپ او این مکاره دنیا اندوگین معکین نباشد تا از و نفرت نماید بلکه خیال  
 نیز خوش باشد و این جستجوی نیاز است نه در قول ای فروسیدگان یعنی داناتان قول در این است  
 ای نیکس داناتان در شارات معرفت بر آن کار خوانند و بعضی ابوالدینا گویند قول باشد ای در این  
 و رفتن این بر سبب خود و تیردنی نهادن شادی غم مذست قول این در معانی حقیقت پس آن  
 بزرگ جنگی گویند که بعضی این از دنیا باشد قول از شاهزاده نارسای بر کاره نشود ای بصف مکاری  
 سابق در تلاشهای خوششهای نیاز جستجو باز نیاند قول و در چاره سگالی ای در تیر ناسبات زما  
 مکر و حیل نموده خود را از ازارت را میسازد قول بزرگان و شارات ای نیکس را بزرگان با صطلاح  
 بنده بزرگان هزارفته یعنی عیدله میخوانند قول سپردن حوادث شاد ای در فراسم آوردن مقاصد  
 و سامان پناه از حوادث زمانه تها و گزیده گری کجی است بزبان حق گویند معناسازان اکثر کلام  
 دنیا گویند و بعضی آینه دنیا گویند قول کاربان رخنه ای کاروان فساد جمع شود قول و در چاره  
 ای در معالجه خود پای مهت استوار کن قول روم چنداگاه ای این سخنان خود با انجام نیر قول  
 کج گر بیان با مسالوده ای مراد از جماعت گمراهان عا رفتن نرادی قول با اندازه های حقیقت ای  
 حق شناسی با سبالی من نمودی قول باکت باکتی در و در قول در معنی بود ای انجبان من بود  
 قول بمانا که رسی ای حقیقت نیست که گمراه نمودن آن رهنمای طالبان منزل کمال شمشیر محراب  
 عقل من آلوده باشد یعنی رهنمایی پر رهنمای میباشم و خطرات نفسانی و شیطانی شرکای بزرگ  
 صحرائی که سرودت یعنی راه رویافته نیشو چنان بود که مردان مرد در انقراض دهند و در باطن من  
 جایند قول از همه و ابر و خنده ای از همه تعلقات عالی شده بنوقت خون خرسند بود و خیال و شکر  
 و ای حسرت آمد بودت قول کشت در و قاعد سلا حقیقت ای جذب باطنی بدین که در حال  
 ست من شفته و بدین و بدین مقید در علم ظاهر می گردید و در عمر از پاره سگالی که همه سخت  
 خوابیده غفلت دارد میدان وسیع حکمت و آگاهانه پتھر و حکما چند کرده بیچوم مراتب علم خود آرائی

زیاده کرد و سعی دانالی شورین افزاشد با وصف ایفده سهامی قوی و گلبان در ای نفس یعنی علت  
سرسختی اماره انواع انواع ظاهر گفته غور شد قوله بیاسن نه چشمه نظر و ناله بسیار ای بیبرکات ذکر  
خدا پرستی بسیار از نای حکمای اشراقیان که بصفتی از حکمت آموخته بودند و عجایب سخنان سینه بسینه از  
نصوف و یرایع معارف حکمای مشائیین که کسب و ادویش حکمت حاصل کرده بودند فرا هم نمودم قوله  
هنگام آن بادهای سنا وقت آن بود که با وجود چنین علم غرور و مکاری نفس مکارم شود و بر همان طریق خود  
ببندی و خود نمائی نفس زیاده میشد و با کسب التیام نمیشدت قوله ای سبب نارواح بودن چنانچه دنیا  
بی اختیار قصد تجرد گزینان علم را میگرفت و اندیشه مسافرت بشورش تازه رها میشد قوله سرگلی  
این بر تکیا سوزان بود که از زبان عقل بیرون رفته مگر آه میشدیم و ششنگلی بیرون می که خدایان مجازی یعنی  
دستاد آرزو رسید اوم لهذا پروده ل بو نمکین خاطر سیر میکرد و لیکن خیال آزادی اندکی با ارمی آورد  
قوله سیاهی منسوب سیاه یا زنا پایدار قوله با آنکه آسمان ای سحر کیه گردش قصه حال من و محفل  
با و شاه سائید قوله چاوشان ای نعتیان لشکر قوله فرمان طلبی حکم طلب با و شاه سخت گیری  
قوله از نیزنگی نفس ابوالید ای مکاری نفس مجاری خیال صبر اعتبار دنیا از پیش دل سترده شده  
و قصد آزادی غالی کرد و در قریبان بود که سر پاره سیه یلبان غر دشوم و مانند دیو قید التیام خلق شکست  
راه آزاد پیش گرم قوله آن حالی طبعی پیرامین شدن که معالجه کنند صرح بود چون با و شاه  
خدا پرستان میدشت داند کی از سر نوشت من هم آگاه بودند معالجه توجیه نمود و تعلیم تعلق انبوی  
بر کشو قوله بسحر طرازی ای سجاد و گری بادی طرفیت در کتب با و شاه شرافت بسجودستان با و شاه  
پیشانی بختندی رسد افزودید انکه شیخ پیشانی را فاعل فرود قرار داده با عدلا مفصل معذرت  
نمود چنانچه حذف از طرز است قوله بی آنکه ای سعی حرص جستجوی غمناش قبل از طمع بر و ریزی  
در بی وساطت سفارش کسی همان فلان فلان مهربانی با می با و شاه اگر گفته از پستی گلبانی  
ببندی مرتبه سرفراز فرمود قوله از ان بیماری شوارای از و شت بیماری جنون که بدین  
آن طبابت بزرگ علاج آن نتوانست کرد اندکی خلاص یافتم قوله نفع با نفع و کسر و حین

وقت سوم

و کلیم قول که منافقان کشت ای نظر بر آنچه در میان مردم بود تا آنکه استون که ای قوت و فرعون  
 عیون نفسانی حاصل شد قول که در سخن بفتح برای جمله بعضی قیامت ایجا کنایه از محال نیست یعنی در  
 کردن نفس دشمنی آن بدو بسته شد و با وصف احوال بسیار کسان لم از مشعل عرفان با زنی آمد قول  
 تنج پاک کردن سخن حرف که یک قول که نشخیز ای معین کن قول که از ناشناسی ای سبب استن مر  
 حکمت مخالی بودن از علوم عرفان علماء و شعرا میانه که میگردد و جز زمانی در مرتبه فضیلت نشسته بود  
 کار خود اگر گشت ای چو اهل دلایل کسین توانستند گاهی خاموش میمانند و گاهی با اشاره چشم  
 حیل و بهانه میگردند قول که با سخن بضم ثالث جوابی در گویند که مقابل سوال است حاصل آنکه گاهی جواب  
 کوئی و بیپوش جواب استند یعنی چنان جواب میدادند که در فهم کسی نمی آمد و محض بیفایده بود قول  
 از تائیدات آسمانی ای همد الهی انجان کار میوم که حکمت کلامی بوده الی آنها شکستند ای قول  
 بیادگرای ای به پاره گوئی قول معقولات را ای علم منطق و حکمت مانند آن قول بزرگوار  
 روحانی بعضی احوال ترک شست در تهرانی کردند و گویا گفتند و بپور از آنها بعلیه سر کشیدند  
 من بقوت فروغ بخت خود بی آزدگی بسیار معقولات فرو بردم هر معقولات را به صرف و نحو  
 رفقه و وصل مانند آن گفتگو نمودم و موافق این نهاد در سلمت پریشان اند و خناسی کسده آنها  
 تصرف کردن آغاز کردم قول که باز پرس اشتباهات را ای سوالات شبهات را پر دمای معقولات  
 من دانسته بکین خواب نشسته و چند وزیر بر شکر عشرت بدو آسید و نذر نیمی درون آستان  
 قدیم من از من کنایه کش شد در شهر خود مسافر و تنها گردید قول که خیر بچی ای خیر اندیشی قول  
 نقش ششده بفتح شین معبر معنی مردار خانه که نام خانه است از خانه های نخته زدود آن خانه نزهت  
 میماند قول که از تائیدات آسمانی ای سبب الهی خوش نصیبی خود با وصف تهرانی مانده و حدیث  
 جوی ملامت هر یک و چنین چنان برگردگی در محبت خاطر من غنید ختمی قول که از باز کردادی  
 ای سبب شدگان باز از حقیقت خود سرور تازه کرد شاطرن دشمن کردی قول که نصیبانند  
 نصیبانند از خود ان شوهر برون برانگشتند و کارخانه است که بیخ خود نچندند شکست خود

قوله ازندگان دنیا ای بندای زرویم دنیا جنگ سدی بکینه دوی سبدل با حقد و بیکار  
 ایزد کنایه از تحقیر خدا پرستان قوله فرو شدند ای غرق گردیدند قوله ناشناسانی نشستی  
 فراز عالم ای ناشناسنده سستی و بندای نماز یعنی ابو الفضل صحبت این گروه کورده که بعضی گویند  
 که آن تکس بود یکی عبید الله دوم مخدوم الملک سوم حکیم الملک الله علم نخست آنها نقرت مسکرت  
 قوله غمخوره خردای غافل و مغلوب نفس قوله خبر آن آرمیده کنایه از ابو الفضل که در معرفت حقیقت  
 مستحیر است از هوا و هوس نفس آواره بوده قوله داد و در بار استنکاف ای گروه تنهای خدمت ابو الفضل  
 و آن ابو الفضل در بارگاه تنگ عا کردن قوله و نزد مگر ای گنهای خدیو ای سبب خلب موش گردان  
 با دشا در لبیان صلح کل درآمد نفس بوانیدر گزیده جای آرام خانه نمود و برین بود حقیقت و خدای  
 گرفت که اگر اهل درگاه ترا بدو استه و شمنی میانید بقدر عقل خود عبادت میکنند چه دشمنی با اهل  
 ست پس آنچه فرموده جو میکنی و اگر ترا نیک استه دشمنی میکنند بر آنیه جاسد اند و از بهر جسد  
 تدرستی دوستی بر اینچه؟ قوله از نقصان بشری ای سبب ان بشریت و کتی قدر از دل من  
 آواز این تنها بر آمدی که چه بود اگر دشمنی موافق دریافت کردی که چقدر اطمینان دارم دل از شک  
 و خدای بی او خالی کرده تا من فریب بنده استجهای شیرین زبان خوشامد کننده برای عذر خواه  
 پیش او بفرستادی ظاهر هر گنا بطن ساخته از کشاکش نفاق ثانی یافتی قوله بد با بضم حق و  
 و درست قوله در اینست با بضم حریبانی کردن نفاق کردن قوله بر اندی یعنی بدبختی و درستی  
 درست می آید لیکن در لغتی بنظر را فرم نیاید؟ قوله دوم منزل یعنی صلح کل قوله سوم ای منزل  
 محبت کل قوله چهارم ای منزل و صلح سخن قوله اناره الکبیر یعنی حسانت شماره قوله پنجم  
 ای تحقیق باز گیری آن شناسنده خویش یعنی نفس است قوله سزایه عنوت نظام یعنی سامان  
 و عذر در ترتیب میدهد و این صفت محمد گوی است که بعضی تعریف کننده باشد قوله ششم و آنرا  
 خانگی کنایه از نفس قوله با افشاری الی ثانی بقدمی الی قوله از ان نقرت ای که سخن با خلو  
 قوله از سر گرفتای آغاز کردی قوله دست و گریبان خودم ای با خود آویزش دارم و گریبان



# دست سوم

خود بدست خود میدارم چه چاره کنم و از گریبان کدام کس هم برابرم ای از جمله گریبان کدام کس  
برایم که بجانم آید **قوله** چاک زدم پرده سامان خویش یعنی پاره کردم پرده سیاه و تاریکی خود شاید که  
بدان خود زخم یعنی خود را دریا بم و ششاسم که حقیقت من چیست چنانچه خواهد حافظ فرموده **قوله** تو خود جانی  
خود جانی حافظ از میان بر خیز **قوله** بسینه زبانی ای سخن زبانی **قوله** هرگاه یکتانی شاهد بودی **قوله**  
و خدا وجودش یعنی وجود حق که متقدمین بقوت عین یقین و صورتی دریافتند این برای **الفضل**  
از سعادت طبیعت بر لیل ظاهر شده است چنانکه دل تهی و از کدام کس گریخته گوشه گمنامی میجوید  
و کدام کس را گزاشته کدام چاشمیل مشوی فرض کردم که از آن علم معرفت بهره نداشتی تا به علم تو  
روشنی عمل نمید **قوله** از نیک تری یعنی ای **الفضل** اگر آن علم و عمل ترا نصیب نیست از سعادت  
و قوت دل تو آن طلب بلندی بهت بر داده اند که در عدالت و فضیله تغییر نماند و دشمن نزدیکی  
نسبت تسلوی در نزد برای این خوشنودی که عالم در آن غرمت وصل بحق بودن تو غبار انگیزی  
تواند کرد **قوله** و ستان در زرم جونی ای دوستان بسیار از جنگجوی مقصد حاصل تو نماند  
تا به گیران چه رسید یعنی ترا ای **الفضل** از جنگجوی نفس حصول مطلب نتواند شد **قوله** بکمال  
از اینجا جواشخ خود را غایب تبه میگوید که بسوی ملک خلوت دویدن او چرا و از گم بودن چه نام  
کند **قوله** و اتق کبیریم نام عاشق عذرا با فتح کردن بود خوبتر **قوله** طبع غنقا گرفته ای با  
شده از خلق منفر شده **قوله** صغیر گرفته ریح بسودست **قوله** حقیقت کار است که سعی آدمی فایده  
در نیکه سر نوشت را بداند که چیست و گردش فلکی بر کدام خیز رفته است با نسو گری حقیقت است  
زمینیان تدبیر کار خود باید کرد چرا که از قضای الهی هیچ چاره نیست **قوله** سه تن کنایه از نفس  
و نفس مله و نفس مطمئنه **قوله** خونی گرد برابر وای خونی دار و ناخوش که چنین است و در جانی  
خوش که چنین است ای با صفای نقد خوف در جان نیز و شاید خیرام یعنی **الفضل** از تشنه  
خوف و با عجز امید تشنه فیض و مانگی بسط بالاتر شده مقید شادی نغم نباشد هر وقت او را  
و زمان قایم بودن بکین نزل میرسد و هنوز نوبت قیام نرسیده که از دروازه گیر می طلبند که

ایجا بیاضی که شیخ اینجا حال تلویح خود می نویسد قوله بحکم ارادت مضمون ای بحکم شیت ایندی  
یا خواهش بادشاه لازم گیرنده قوله زخارف جمع حرف البضم زو هر چه آید آید باشد  
و گمان خوبی چیزی خوبی کلام بدرونج و بیانعه و اینجا از زخارف دنیا و آرایش دنیا مراد باشد  
قوله نه انکه نا بهوشندان ای این تحریر من چنان نیست که مانند امحقان آید پرویز ان معنی غریب  
می چاید و باد بهاون سیکو بدای کا عشب و بهیوه نماید قوله و انکه نسا زوای بر بلا کند  
قوله سر آمد ای تنگ آمده قوله صفت کده ای خلوتخانه قوله نطع بالفتح معنی بساط قوله  
افشرد ای محکم کرده قوله نیایش بالکسر نشاء و عا تبضغ و زار قوله و استان سزای خانه که  
افسانه گویند قوله پیام حقیقت مبتدا و قوله دل مفعول مقدم افعال مذکوره بعد از ان  
و شبید فاعل اینها ضمیر مترجم سبوی پیام حقیقت قوله سبی بالفتح بنده چاکر قوله قرآن بالکسر  
تسمه باشد که از پس پیش زین سپا ویزد و زاتر کی فخره گویند و عرف سکار بند نامند قوله  
این کو اکب افق معارف اشارت است سبوی کبر نامه قوله پرویز روزی هر روز قوله و ستا ویزد  
ای سند تخمین قوله سخواده ای طالب سخن خاتمه و قمر دوم کبر نامه قوله  
فکرت بالکسر معنی اندیشه قوله مساعد بالضم و کسرن هله موافق و مددگار قوله جد شکی  
جیم و تشدید دال هله معنی است شکی قوله هشوار بالضم معنی هشیارست قوله و نشان ابداع  
کنا یا زکار گزاران قضا و قدر قوله جوشد نیزین بنا هر ستای چون بصفندین کتاب  
ترسته شد بصف عالم حاصل شد قوله بر آرزو خوابی از خواب هشیار کند قوله بر قضا و قدر  
ما هیل از آب ای اگر آنرا ما هیل دریا بشوند از غایت شوق نفس کنان از آب بیرون آفتند  
قوله بس خویای پیشانی کنایه از مشقت بسیار باشد معنی بسیار مشقت کردم و عفر نیزین  
تا نصف قطره از دریای علم چکید قوله سر جوش زوای دل جوشند قوله و مر نیزین جان جان  
ای مرا هما گفته در ای فیضسانی گرداند فاعل این نیزینش دهاستای اگر این کتاب  
مقبول دها شود تا قیامت فیض من جاری باشد قوله من جایش ای من این کتاب

دقت سوم

از زبان بر آورده و پروا از اوله ای مشهور کرده ام اند تعالی مقبول جانها گرداند قوله عزراعت  
عجز و نیاز و زار قوله سجد گاه چیزیکه بران سجد کنند قوله خود کا صفت نفس معنی خود عزرا  
قوله سوزبان بر وزن صوفیان معنی نفع بود قوله فرو نهاد ای نگزارد قوله چر بر آورد  
از سجد چر بر آورد قوله بالانه مضارع از بالانیدن معنی افزون کردن زیاد شدن  
کج مج زبان بضم سوم کسیکه الفاظ زبان او درست بر نیاید قوله حنیض خیالات تقدیری است  
صورت های جسمانی قوله او جگانه اطلاق ای بلندی عالم ارواح قوله و چگونه تواند بود ای  
از سجد که قوله طلسم کسب برین جهت که از عمل نیرجات است کنند تا کسی از حد تجاوز نکند و از طرف  
راه تواند بود قوله بلا گردان ای گرداننده ای دفع کننده آفت قوله عنوان بضم اول و ثانی  
یعنی آغاز و اینجا لفظ از می دوست همچو حذف اکثر و ابط کلام اول بفضل که خلاصه آن برگشت  
قوله نرستان ای جای شنی بسیار قوله بیان بر نانی ای آغاز جوانی قوله و افروش  
دانش ای شنی علم بیوش و همت کردن یادشورش اوست قوله از سون بر وزن ای گویند  
یعنی از نایش جمله نرمان که کبابی بشری ای قزاقان صابریان بشری کنایه از خطرات و  
قوله دستبازی بنیاستند ای ستانداری نوبسی نوتند قوله بازوی پریا بازوی  
بر اوست یا بازوی مرشد قوله جوانی بر آوردی زهر جوانی اقتدرستم که دی که از دست و ناله  
قوله بیوز پکان یعنی سلسله بزرگان نسبت با ایشان قوله امروز که پای خوشتر لنگه ای  
آنوقت که در خوردنالی و بر نانی حال چنین شد امروز که چنین خانیست چگونه تربت سزای خانه  
تا زگی کنایه از دل آلوده عبار بریشانی خواهد شد قوله و چنان غزیم طرت و معطوف است  
بر چگونه و ضمیر بر غیر مذراع بسوی غزیم است قوله از ان روز ای در زمان سابق که سابق  
علم اراده تعلق دنیا از دل میخواست در پیشی نرپی بنیاد اکنون که از کثرت مرتبه شناسی سزای  
تجد و جوش نیز چر از زده خواهد شد قوله ده خدای این یولای مالک حساب این جای بسیار  
زد و است بر این ضمیر فاعل راجع بسوی نفس است قوله بر خیز و فاعل این فعل ضمیر

قوله نقدیکه ای یقین کامل و حق شناسی و اتمت بسیار گران بهاست آنچه دستش بر سر گران  
 صاحب نفس نیرسد قوله کز اف کبیر کاف فارسی مردان خلاف معنی پیورده بسیار و بعضی اول  
 آمده است قوله نه مردان آن استن کن مردان مردانه ای نه مردان دنیا بلکه مردان خدا که صاحب طاق است  
 مریدان اند و بعضی عقل مقامات اند نشانک ای جامع میوان تسکا گفتند شیر را علی کرده اند با وصف مدگاری  
 عارفان بصحبت لکان این را خوفناک که از فریب نفس کلام نیافته اند چگونه با این صفات مذکور در  
 در از میرنی و نیرسی قوله درم بلکه افزوده و ممکن قوله سبازرت بتقدیم رای اهل بر معنی  
 کردن قوله این دانا دشمن کنایه از نفس قوله در اندیشه و از بودای فکر بسیار باشم قوله و آن  
 خموش کنایه از اندیشه نامد قوله بر گرد و کبیر سیمای بزرگ شود قوله طلسم ساز پر کرون کنایه از  
 قوله بیابانی سبوشا سازه اندامی در عرف شهوت که قسمی است از طلسم که سبوشا است که در سبوشا  
 گرم نهند آن سبوشا که در کبیر در کبیر کنایه از عدم نسبت قوله تواند در هم شکست ای آن طلسم سار را تو  
 شکست دادن قوله بی پیوستن به نشان آه ای بی سوال حق کبری نشان است حدائق دینی گزیند  
 مرست قوله این بی نیکی فراموش کنایه از ابوالفضل ای ندانی که این جدا در آتش بخار ابوالفضل که  
 و چنانست چه قدر پرگندگی اندازد و چه بیدگزند سازد قوله با دیگر روزنیکه برای آمدن هوا در خانه بناسا  
 قوله بیابانی شیشه کنایه از صفادل قوله با چهار سو جای از چهار طرف کنایه از هوا و هوای نفس  
 قوله سرفان سبوشا ای مرغان بخت کنایه از احوال نفس است قوله در کار غنای بی بجای خوش  
 ایالی بلبل کنایه از نکته سرائی عقل قوله آینه حلبی کنایه از دل قوله عکس رنگیای کنایه از تیرگیهای  
 نفسانی قوله بس گرفته ای بازنمانده ضمیر فاعل سبوشا ای لاج قوله یار نامهای شپش عالی ای  
 روزگارهای نیات باقی حال چرا که یار نامه بیای تخیالی و رای اهل معنی کار نیک و نیکنامی  
 و بیابان سبوشا سبوشا تجمل بزرگی و فرمان باشد کذافی البرهان قوله این بازی را و ای  
 قوله با خود انگاری هر کسی آن ناموس را بخوش میداند قوله در پیکشان جمله ای در کبیر  
 اقداره است بستر نمانده بشیم چنین مرد و میان بازار آرزو دارم قوله کام تا کامی و چاره

قوله برنگان می چشم ای کشاد و با عقل برابرنگی که چه تاریک صفت میست قوله در یاد ز فطرت ای  
 نشانی کند جزو قوله غرقه بالفتح کسیکه آید سرش گشته باشد قوله در روح جوانی ای شیخ جستن  
 چشم معرفت پنهانست بنظر نمی آید قوله فنودگی کنایه از غفلت قوله فر گرفته بنگنان ای حاصل کرد  
 دوم در اصطلاح و نه نصف قدم بدین رنگ نام طوق بر نداشتند تا آتشخانه طلب جاهی بود  
 بسیار معرفت کجا رسد قوله ستوه بالضم معنی بول معا بر شده قوله شهر نیدا حاطه شهر را گویند که شهر نیا  
 مشهور کنایه از باشدگان شهر قوله در بندگه کشانی می باید بود امی قید نشتسته گر کشانی کردن  
 می باید و خود کم شده می گیران باید شد قوله یک خطه هزار سال ای یک خطه انکار کند که برابر زندگ  
 هزار سال باشد باعتبار ناموسی یک خطه پنجان نشتید که در هزار جا و کوشش شهر کرد و گویند که با کس غم در اینجا  
 موجود قوله ببال غمگانه ای بایب غم که بزشتک حالی می طسبین در جالبقا و جالبسا که این هر دو  
 اول در سر حد شرق که بعد از آن بادی نیست دوم در سر حد غرب بسیار عظیم و هزار دروازه دارد  
 هر دروازه هزار بابان لیکن این هر دو شهر در عالم مثال اند و گویند جالبقا اول منزل سالکست عقاود  
 مستقیم در سعی و جالبسا منزل آخر سالکست در سعی موصول قید باطلاق قوله سول که اول  
 و کاف فارسی یعنی اتم و اندوه مصیبت قوله دانش پیش مردم ای عقل و بنیای مردم درین دین  
 استحکام و استقامت حاصل میشود تیر گه های شهبان شکوک معدوم نیست میگردد لیکن ازین در  
 اندر سین چرا و عاجز زیادتر شد بسیار عجیب هم سر ای خاطر گرفت در شناختن مقصود بخنده  
 و ان شدم قوله قرار و کنایه از ضابطه مقرره قوله تن ز غم ای غموش باشیم قوله ریاضت با کس  
 برین بنادق اسپ کرده رام کردن آموختن قوله احوالی بالفتح منسوب بجواب معنی صحیح نشین قوله  
 بای سمیت فشرده تد فاعل این فعل همان اهل روزگارند کور الصد قوله طلسم حلیه اندوز کنایه از مکر  
 قوله ربودگان حسن تقدیس ای فرقیته جای حسن بسیار پر هنر کاری هر آن طاقوت جستن نداشتند  
 علاج کردن بیماری نفس غم نمیزدند و کشته گاه شاد تر میزد خوش رفتاری نمایند و بگر مخاز فیض میگیر  
 بسط خرسندی اندوزد قوله ز صبر ای صبر معنی عیش که نام بیماری معروفست کردن منزل

هیچ خون پنج از شکم می آید قول آن خیر که سنایت کنایه از ذات حق که کسی در اینا گفته و سخن  
 یافت چنانچه وصال میفرماید به قرب او وصال میگویند + وصال در احوال میگویند قول در آن خبر  
 کم که بگویم مجموع آن چیز کنایه از ذات حق است که هر جا موجود است لیکن نظیر این آیه از مجموع قول گفته  
 نظری ای که جلی قول مستوفی باضم و فتح فاعلام کمال گرفته شده یعنی حقیقت طرازی حکیم بر روی کسالت  
 حال آن مرقوم شده تصدیق تمام کمال مراد ایل قصه کماله و در نه آورده است از این که نشان بر ایشان  
 در یافتن و اندکی سامان و لغت خود حاصل کردم قول آن چنان جگر سوخته اشاره بسوی حکیم که در کتابی است  
 حکیم سوخته جگر خون دل نریزه میگوید کجوف موافق طبع من بغلی می هم گفت هر چند که بشنیدن و این  
 قصه پدیدار اندم قول در این محکم ای در آن وقت که از خانه پیر بیرون رفتم بودم بحیال من می آمد که  
 زخم کهنه تو که علامت جنود شوار است از آن سبب که حکما می برین معالجه تو متوجه نشده اند و عالی طبعان  
 سحر بره از نظر بر عالم تو نیتاده قول طرف بر نیده طرف برین کنایه از نفع یا نفع یا نفع نیز  
 حاصل کردن باشد از کسی قول تفسیر در همان جگر گفته را نسیم با در آن ی بسیار گرم دکان جگر بسیار  
 راهوی با کوش چه سامان تمام سازد قول پیغام بفتح بای فارسی یعنی طعمه و شرفش قول معانی ضم  
 و کسلاوم یعنی غلبه اندر مده و در اصطلاح منطقیان مقدمه که حقیقت دلیل مدعا نباشد سبب انتقادی  
 شرطی و خصم از دلیل گردانیده طرف ثانی خود را در غلط اندازد یعنی آن گروه چنان نیز بخارند که دلیل  
 و معالطه فرقی نمایند قول که تحقیق ای ثابت کردن به عا بلیل قطعی قول تعلیمی پیرو کردن کسی که  
 دلیل قول دریا و زرا می شنا دریا قول مسدود یعنی بسته قول شگرف منی ای عجایب قول  
 طنز با فتح سخر کردن قول تیر و زربنی و خسته تیر طعن امر انجا سبب کیست معنوی سپید کرده چنان  
 دلپذیر قول و از سایه خود می نیکی شست ای از سایه خود می رسید و این دلیل کمال خوفست قول اینجا  
 شکرم ای در مقام دلیل علمی من نسبت کج فعلی اهل روزگار معذرت جنگ جبرل آن مابین طعنیه این  
 هر سوم اگر رفتار میازد قول بلکه که چه صحر اطلبی ای باید دید که چه قصد کند بسیار آن کس او را  
 جهان م گرفته میشود قول خانه بر اندازای در آن کننده خانه قول بجزای ای بر خفا سبب

دست سوم

یعنی گل دلای و آب که هم اینچنین میخورد باشد قوله عشرت آزادی میگزینند یعنی خوش اندک من آزادم  
و حال آنکه تا نگوییم رفته اند قوله کشاورزان بالفتح یعنی زرعیت کنندگان قوله چهارگوشه ای بیج  
عناقه قوله کار کیا یک کف ثانی یعنی صاحبکار یعنی پادشاه و حاکم قوله سپند سوزی شیخ جان شکاری  
سپاهیان همچو سپند سوزی افخ چشم زخم آرام جهانیا ن قرارداده قوله فرودستان یعنی زیر دستان  
اعتبار داده با چشم حقاقتی بسبب در اعتبار داده خود چشم حقاقت دیده قرنا مقصدی خود یادنی آرد  
که گاهی من چشم بین بدم یا نخواهم شد قوله نوکریا تا کاری ای با صفت با کار بودن خود قوله بی سیر  
یا مال در دنده قوله بی آرمی بقدم برای عجز بر هملی محتبی و بیجالی قوله دو دیدن ش سوزی ای  
بسبب دیدن کایت و خط از گران بار بودن در با نیند در تا سبک و دش گردید شمنی میانید قوله یاد  
ای پیوده گوی قوله آئین یعنی آرایش ذریت قوله کالیوه یعنی دیان مزاج و گشته قوله مرناض  
یعنی ریاضت کننده قوله سوالی رنگه مراد از جهالت و نباتات و حیوانات قوله دانالی در نه  
اسی رنزه دانالی قوله زانه نواخته ای نواخته زمانه کن یاز تو اگر قوله در کار سنجیده ای سنجیده زمانه  
یعنی سنگدست و مجلس قوله بفرسوده خاکها و کهن عمارتها کنایه از تقابل قوله درون آردنگان یعنی  
صاحبان اولیا قوله زدل بودن ای بوقت بودن قوله در گرد خویش ای پراسون خاطر قوله  
نیزگی خواب ای افشونگری خواب قوله پا در گل ای عجز قوله باز در زم نفس ای خاموشی نشینم  
قوله خارزار عتای خاستان بازی و پیوه قوله بارگای بارشکایت قوله زنگاه قدس کنایه  
از عالم تقا قوله بدرمان من بخار و دوا ای ببلای من کرد شوار بود مستند شده قوله سجان نفس یعنی  
عبودیت که هر چه زنده میگرد اینجام او از پادشاه باشد قوله بر تو خاص ای فروغ خاص که دیگر بر این بود  
قوله نوز از روی کتا یا معرفت الهی است قوله حقیقتی حقیقت چهار انسانی قوله پوست مغز  
عیب قوله چنانچه گوشش از تمثیل ناسرگونی است قوله جز بدین شسته آرد خستای بر  
چیز بدین اندک که ششم نجات بودن اندا و زیش کرده بان طعنه در از داری قوله دیده بیزنی  
استعداد دیده استعدا در رفتار محض همیده علامت آن را را آلوده کن قوله از حسن در افزون

ای سبب نگوئی روز افزون خود هر وقت سرور تازه حاصل کرده و این عقل را بچون چیز چو لگوین  
 مکن قوله شیخ نصیم شین مجرب و او معروف بعضی چرگی باشد که بریدن و جابرسنند و بواو مجهول بعضی  
 پیکار بجای قوله تاکی از هوا بر سر کار خوشی ای تا چند از حرص فکر کار خود میکنی و بخند متعالی نمی  
 هر چند که علم می آتوری لیکن همچنان جاهل هستی که انبیتی مرا گشته بسیار دای در برنج و هلاکت می اندازد  
 قوله در سنین نیک همچنان قوله ای روید علمای خواهر سوای خیر محض که ذات و تعالی باشد  
 خیر غالب هم بوجود است کنا از خیر خلق الله که غالب شر خلق است و در دست اهل حقیقت و علم  
 دین وجود شر محال است چرا که قول بعضی از ایشان است که لیس الوجود و الله و الله تعالی خیر محض است  
 پس شر نباشد مگر غیر او و شر یک این متمنع الوجود است قوله دل کوران اسم ای کور باطنان قوله  
 چشم تنگان جادوای صورت بیان دنیا قوله شیفته مشو خرد گیری از نیت مشو و سبب هم مکن  
 از پیودگی آنها اضی هم مشو و گیبی آنها هم مکن قوله آموختن دیادوان ای سوال کردن از خدا  
 چنانست که معرفت آموخته خراب سازی چرا که چون آسته باشی هر چه مطابق حکمت او بی سوال  
 داد و هر چه از حکمت او بیرون است هرگز نخواهد داد و سوال صفت است قوله بقداوری ای بر هر سعادت  
 و بهارستان لذت یوار حق و ظهور حقیقت رسیدن بحق نشاط و ای می اندازد قوله و بذوق حیا  
 است ای گروهی لذت خیالات خود خوش است قوله و نشاط برادران ای غلبه برادران قوله  
 بهایم حیوانات غیر ذوی العقول قوله شیر خردای صراف عقل قوله ناسر با نصیح شیرین  
 کاسد قوله اگر لذت ترک لذت ای اگر لذت گزشتن لذت را دریافت کسی با زحمت  
 لذت نپنداری و با نزه گویی قوله آز با لذت معنی حرص قوله رتخیر با نفتح بعضی قیا  
 قوله ضمیر الای در بند بیای مل قوله در برودن شدن ای در بیرون رفتن ازین منزل  
 چنانکه که کنا به از دنیا است سعی کوشش نمودند قوله مصطلحاً عرفی ای آنچه عرف عام  
 خود مقرر کرده اند کنا به از علم ظاهری باشد قوله سلم نصیم سید جمله و تشدید لام مفتوح بعضی  
 قوله و ناکسان تیره دل ای فرومایگان سیاه دل آن بهر طایبان منزل کمال را که همان مصطلحات



دست سوم

عربی باشد با تیشه تبا و خود را زین مقرر سازند قوله ارمی کنش ای اگر سکنی از اقول از پستای  
خوی ای سبب ستمش عادت و قبول کردن مقرر کردی مردم زیاده تر رفته اند قوله بر این  
جمع بران بضم معنی لیل قوله محبرات قدر از ملائکه قوله کارزارین شگرف نام بر او از ابو  
لفضل یا فیضی قوله موج خیزای طوفان قولین تشرین دریا ای معرفت آبی قوله بلاطم معنی تپان  
زنی موج قوله از نشان ساحل سست است ای امید رسیدن بکنار زنده و چرا که این دریا نامید کن  
ست قوله این طغرت طوفان نای ای بیدان اندک و حقیقت نامناهی کنایه از معرفت آبی قوله  
نشت آید حق شگفتی در زیاد تر از خوشیهای سابقه چون خند سوزد و تقیام نماید و گزیند بر تان موج و بی  
یعنی نظرات نفسانی و بر تان بر یعنی خطرات اهل معیال و برادران و هم نشینان محفوظ ماند بر دشمنان  
یعنی ملکای ممالک آن پیش ذوق کشف خفیات و اسرار نرم شادی اگرید قوله بذوق صوبی ای لذت  
بجی قوله چهار دیوانه هر کنایه از جسمت قوله از مرکبات کنایه از اعضای مرکبه قوله بسایه کنایه  
از اعضای مفروقه و تشریح این در کتب طب قومت قوله صاعقه تپش است از آسمان فرو افتد با و است  
و کس و عذاب قوله با تیره تیره قوله سوان بوی ای بی کناره بی جهت قوله چهار سوی معانی  
یعنی تبار تعلق و هم سباب قوله یا گیری زمینان ای سخنان باشندگان زمین قوله صیر فی نقد  
تپانین سیر ای در عدد محسبات صنایع و درج ذرات چون شایه سکنید قوله در آفت خیزای  
آفت در ستان بقدر ترانه تخره میراید قوله عقل کل کنایه از حضرت جبرئیل علیه السلام قوله کو کعبه  
بناش و بای بی بیوت بلند سر کجی باشد بالوی قولاد صیقل کرده از آن و نخته آن نیز مثل خیز از لوازم باشا  
ست و از آرزوین نشان برده قوله این شکل شکل کنایه از من انشا قوله سعادت برآمده ای بر  
سعادت اهدا فت تعجب قوله الا تا بالفتح و تخفیف لام معنی گاه باشا و ام که این ایات است  
است قوله سطح بالفتح باغ خانه و بالا خانه و گسترده زمین سطح کنایه از زمین در خاتمه در  
سوم آیه تا صد رقم بالفتح جمع رقم قوله دار گیری سیاست حکومت قوله ارباب بیان  
هر روز الف میثی صاحبان حقان قوله نشو معنی فرمان شاهای قوله نر شدار و نام معمولی است

مشهور قول تریاق سمنون ای زهر مهره زهر خوردگان قول این کان اکل اهل اصنافت کان  
سوی اکل که معنی تاج بادشاهی است برای آن نموده از زاد نامی کان تاج بادشاهان می آرند  
دریای روزگانه اصنافت را با سوی درنگ تحت شاهی باشد برای آنست که از درواری تحت اصح  
سازند و ازین کان دریا کنایه از کبر نامه باشد قول آفت خیز کنایه از شورش قول سرب ریانه کنایه  
از دنیا است قول حضرت نوروز الهی یا نور مجری قول پیکر حرفی ای صورت مشوب بحرف کنایه از کبریا  
مذکور قول این کار کنایه از تصنیف این کتاب قول هیات بالفتح بعضی درست و در فارسی بجای  
در پنج ستمل میشود قول که من پیوست ای اتصال میم دارد قول زبان آلا ای بان آلا نید گردد  
ای سپان کج کشیدن خود نمای ضمیر فاعل سوی اتیه جار است قول یک از ایشان ای موصوفان قول  
گنجه معنی صاحب گنج قول سواد حوا ای سواد خواندن کنایه از خط خواندن سواد کردن معنی خط خواندن  
دسواد روشن کردن و کشودن یعنی ملکه نوشتن خواند بهر ساندن در صطلاحتا داشته آید است قول حضرت  
فرمودی اجازت داد قول خوان سالاری ای بکاولی کنایه از آن گسست که دیگر از اطعام خوانند  
از امیزبان نیز گویند قول گزین کرد آرا داد نشیانی مقبول معروضه عمل فکر کنایه از کتابت قول گزین  
یا فقه معنی ملامت و اندوخته قول سوگاری معنی متمداری قول بر غم بنین معنی بر عکس در خلا  
قول ترقند بالفتح و بقا بر وزن فرزند معنی محال مبهیوه قول شتر دل معنی نامرد که جرأت قول در کور  
کنایه از آن که با وصف شنی آفتاب چه بنید قول اخلاص خالص نام است ای دوستی خالص نام آن  
نخت بلند است قول علت عالی منسوب بعلت پایانی یا در وجه نسبت بغایت تا بقاعده نسبت  
حذف شده چرا که نسبت تغیر بسیار باشد از کی پیشی حروف این قاعده سفضل در کتب صرفه کور است و  
را از علت عالی آنست که مقصود از ساختن چیزی باشد و در علم حکمت علت وجود چهار شماره اندکی  
فاعلی دوم علت مادی سوم علت صوری چهارم علت عالی وجود تحت که علت فاعلی آن است  
باشد و علت مادی چوب علت صوری تحت و علت عالی نشستن یعنی وجود علت عالی تصنیف این  
کتاب شکرگزاری بادشاه که ولی نعمت من است باشد قول در ایشان درین شبستان کتابخانه

دست سوم

قوله عیار بالفتح تجوید و چاشنی زرد سیم کز قتن قوله ایثار یا لکسر معنی برگزیدن و در فارسی ایثار  
 بخشش است قوله گردانید ای باید گردانید قوله آنزم باله تقدیم زای عجز بر هله معنی عجز  
 و شرم قوله سخن فروش بود ای آن فرودی سخن فرشی قدر قیمت سخن نماند است عوض سخن  
 پارچه چند معنی جواهرت خیال کرده چون بجایان بازار در کشاکش افزایش قیمت نماند قوله باید  
 ای سازنده خوان طعام نوع نوع همان شاهنشاهی کنایه از ابو الفضل قوله گزید گفتم ای عوض ز  
 قوله بگری کجا ای در کجا یک برستی یعنی در تمام عمر یک سخن هم از من ترتیب نیافتی قوله چون  
 ای چون من هوس کم دای زبان من عشق بسیار است قوله غالب معین یعنی وزنی معین و طوری  
 قوله عیب در برابر یک چشم کوران عیب نمی بیند اگر چه عیب است قوله صد حکایت بشنود ای اگر  
 صد قصه پیش بهوش حرص گفته شود در گوش او یک نکته در نیاید قوله بهوش متحیر و حیران کرده شده  
 قوله چارسوی معنی باز که عیار طرف دارد قوله بانگ ای آنچه در پله زانو نهاد صحبت برابر کردن  
 و گیر قوله آوردن سخن طرز می ضمیر و راجع بسوی فردو قوله غلو یعنی غایب معنی همیشه بودن نام  
 قوله فرزند دیر نیاخته شوخ و اغرد کنایه از شاهنامه قوله صد رخ کتا از بیماری حسد قوله اخلال  
 در دای دادوستدی قوله بیدلان ای ضعیفانز قوله کرده شیرای طاقت و جوانمردی شیر قوله  
 اقبال بالفتح و عنین معجز خیر را نجانیده کلیل فردیرون و این هفت سنگ است قوله تنگ میدان  
 میدان بالفتح طرف شراب گویند معنی مشهور که عرضه و ایندن سپ بازیدن چوگان باشد عربت  
 آن کبیر اول هم آمده مشتق از دون بالفتح معنی تر نهادن چیزی را چون رد و ایندن اسپاز عرق  
 میشود لهذا سپامورد و جاسی و و ایندن میدان گویند چنانچه مضار که در این معنی لاغر کردن  
 بندانى الصلح و ابر بالفتح المنجب قوله بایه گوهر او باشد ضمیر او و دیگر ضمیر افعال سابقه اکثر  
 بسوی فردو باشد قوله گوهر ای این نگارین نامی صنف کبر نامه که خود ابو الفضل باشد قوله  
 بسیاری مردم در زمان تجلی فرزند ای در خطرات گوناگون افتادند که این ابو الفضل  
 کلام عجز به شرح نمود قوله گردانی کبیر اول هر کوف فارسی معنی مرهون بودن کنایه از مقید

بزرگداشت قوله نه در خیال و سوت آبا و طبیعت ای نزد خیال لفظ البه افضل چه جای در کثرت  
 عقل در اسباب نیاید یک تا هزار و قوله گرفته شد که فطرت عالی ندارد ای فرض کرده که البه افضل  
 عقل برتر ندارد و هست بزرگ در سیر و نسبت بیگانه میداند که بومی بخیردی در و مانع او نرسیده و  
 صرف کار و هست قوله نه بفتح نون و سکون خامی چه معنی کلیم سومی قوله ابرار معنی شمشیر  
 قوله بیابانی یعنی بقیام قوله خاصه بین به کلام ای درین وقت که عهد و نیت دارم قوله نه  
 دنیا را برای خدمت من لغزشای یعنی لذت در سود یعنی اگر فلسف بومی آنوقت هم از روی نزد که  
 فردوسی کرده که در خاطر من نگشتی قوله غزوه بالضم کبیت آب بالا خانه برکنار ایم که آنرا بهاری  
 بر داره خوانند قوله شرک لکبیر معنی بازی انجام را و نیت که حقا خاصه خدا سومی مساوی است  
 کردن پرستش غیر خدا کردن این شرک بر چند قسم است شرک فی الوجود شرک فی العبادت شرک فی  
 التاثیر شرک فی التقدیر بقضیل این در کتاب ایدین مرقوم است قوله احوانیم احوال بالفتح در بین گو  
 قوله شمس شمسین معبره میم معنی تباست قوله دشمن دن معنی کلام کردن قوله ناشتای  
 وجود ای گرفته صبح هستی قوله سرب گردیم روز حیالی تشنه دو پیر و دشمنم قوله هر کس نفهمی  
 اندیشه من هر کس نفهمد قوله دانم انقدر در یاد ای انقدر میدانم که هر کس بیافت کند و خاطر نشین  
 باشد که سعی نیکو جان عاقل از دو چیز باشد قوله چهار نوی گرامی کنایه از حکمت و عفت و سخاوت و  
 شجاعت باشد قوله هست خلعت کنایه از ناسپاسی حق و بیبیری برصیت عدم ضابطه  
 الهی و حصیان از فرمان و تعالی ولی ادبی در حضرت حق و ظلم و عدم توکل بر خدا و حیالی قوله  
 بدست نیاید این خبرت برای آنکه متبذرت و آن اشاره بسوی خیر خستین قوله اگر چه این خبر از  
 دست ای ای اگر چه نیکامی دنیا که زندگی جا و دست هم از آن سباب صبر خستین مهیا شود لیکن اکثر  
 نیکامی با قول زبانی و فعال هستی متوقف و آرایش باطن برای این نیکامی دریا ضروری  
 قوله دو بین ای هر دو چیز حاصل گردانند و ظاهر و باطن هر دو آینه نماید قوله ریا با کس  
 خلق قوله کیستند ای برکنار نه زندگی نمایند و گوشه نشینی اختیار کنند قوله ساچه جان و

دستور

قوله بلیغند کسری موعده اول و فتح پای شمالی تانی و سکون لام و فتح قافهای مجرده  
 سکون لیل صیغه مضارع از مصدر الفتحین معنی اند و حقن در فراسم کردن که زانی البرهان قوله  
 ذکر دوم مهمل ای ذکر دوم سبب قوله بر غرض این و شیخ در الحیث باب کسریهای این و در  
 بیسبب خود و تعلق قوله را در شیخ روی و آخر در این جمله معنی خود نشود و اما در شجاع و جوهر و در خود  
 قوله بسزای این قوله معطل اول که نای از چند خبر است یکی از حضرت جبرائیل دوم عرش سوم قلم  
 چهارم روح غلام خرم الکتاب ششم تحقیق و هفتم ناسا نیده و شاید که اطلاق آن دیگر شایسته باشد  
 لیکن نظیر آن نیاوده قوله سوزان پنجم سین جمله کسری از تجمیر بزرگ صوفیان معنی نفع و فایده قوله  
 سوزم سین جمله در معرفت معنی سنج و حشیش طوی احوالی و خود و غننه قوله تر خالی ای تیر خالی  
 که باو شاهیت شهور انجا جدا که شاه و قوله تابش خود در این جمله با سطوف خود خبر است و قوله از انجا  
 از حی احوال تیرای آن قوله هر فشاری به عالم ازین بهر عالم عالم دیگر را در ریافت کند در هر یک همین است  
 با در تا خاص عارف است قوله از ان باز آمد از وقتیکه سخن سلوان و نامه نویسی جاری شده است با این  
 و بهتقات این هر دو در یکدیگر تصحیح شده نشان دهند که گویا شاه در زمان که چنین است و چنانچه  
 قوله سفر وطن خلوت در احمس کنایا از دیدن حدیث کثرت باشد و آزادی در گرفتاری قوله  
 سنا معنی معنی بیان رسا معنی قوله و فاعل معنی فاعله معنی آینه از سفر قوله بشود و بشود  
 ای با شاه و تحریر و در قوله فراز اندیش ای بلندی بالا خازن بگره بنغمه قلک برسد قوله قاعده  
 معنی نیاید و در وزن نشینده قوله از ساعز و گی ای کنگلی بسیار قوله اکل بدیای قوم بوی که جمعی از  
 با شاه این شهواند قوله تیاج خارای معنی قوله صابی و مهمل نام شاعران که گلایه می نمود  
 نیاود قوله غرض شیخ نام ولایت مشهور قوله رود و حضری و عیسی نام شاعران قوله الف کما  
 برای تاکید کثرت است قوله در یاد ای اگر شاه دریافت کند قوله و این جادوی حلال است  
 ای اگر این سخن گوی که جادوی حلال است ای شرح متفنیست و جادو بودن و ازین حدیث  
 نبوی صلی الله علیه و آله و سلم ثابت و متحقق بخوان سن البیان بسحر قوله اینقدر را که مراد از

آنست که این دو مرتبه تجرد و تعلق با دنیا و دنیاوی درین داری و دنیا داری حسب شریعت عزرا که با شاه  
 کمال پیدا در همه عالم آگاه کند و برای ناموسی ایمنی اساس مستحکم قایم نماید قوله بطیلس آن  
 بساطت تصنیف او افضل را ازین نعمتهای از روی روزیه مدین شود قوله دیر باز بر وزن  
 پیشوا از بعضی در است که در مقابل کوتا باشد قوله بماندم ای گز آتمم قوله این به شناسایی خود  
 سنا یا از کتاب قوله شناسایی شناسنده قوله سپس آن ای بعد آن شناخت نیک بد  
 قوله اما مال از دستای این کتاب معلوم از آن نواب است قوله از یکی ای از شناخت نیک بد  
 قوله ای اندکی ای از دریا نیت آن نیک بد قوله چهار طاق زندگی ای شیرینش قوله  
 چون باز گشتگان آه ای گر آن شادی سوانح گزشتگان به بنید خود آرائی را بخود راه اندم قوله  
 دست فرسوده ای مغلوبان غم قوله نطع بالفتح یعنی فروش قوله شناسایی نیروی دست قدرت  
 بر کمال شود ای عاجزی قویان گزشتد ویرایش سدا کتوت دست قدرت بر کمال ز عجز و نیاز  
 آفریدگار محال شونده بغیر خود آرائی قوله هستی دشمنان قبول نه این ای انگسان که دشمنی  
 خود اند و گنایم قبول کرده اند قوله با دسر ایان شریعت بیایم معصوم یعنی سخن گویان  
 کثیر قوله منم که روی ظلم ای سخن تم که تو هر چه طریقه عدم روی در است غمزه است و ایله  
 خواه کافر باشد یا ستمنا روح کار خود میخواهد قوله زبانی ای نه غمزه هستی خود خسته قوله  
 و جانی شرفیای در مکانات شرفیه همچو مقام بر بزرگان ای ز بساجد مثل آن و اوقات  
 همچو آخر شب وقت خطبه جمعه مانند آن شکستن اتصال جسمی است عا سیکر قوله بجایا کسر  
 نکوهیدن کسی قوله پوسین یعنی عیب آهوسم یعنی عیب قوله خداوندان از ای صاحبان سعادت  
 قوله مردی تمام آرمیت کامل قوله از شرک آشکی مردم را با بکنند ای صاحب آرمیت کامل  
 بلندی است خود مردم فراموش میکنند نیکی و بدی آنها چه رسد یعنی غیر حق کسی در فعل او مثل  
 قوله منفی سواری کند ای سوار طبیعت خود کند یعنی بر نفس غالب باشد همچو چاکب سوار سب قوله  
 چون از نزد یکی ای برگاه از دانش این کلام لفرب یا کردم اندکی از عقلت بهوش آدمم قوله

چون قدری این پایه ای چون اندکی این راه خوشحال یعنی روشن محبوب خویش علی شد قوله چنان شد که  
 یکگاهم راه ای تقدیرت بنیاشدم که بقدیم رفتن نمیتوانستم قوله و غیر از ناخوشی چند ای سوا ای خوب  
 که در ابتدا ای حال شمرده بودم خود را پاک دهن خیال میکردم قوله روزه پیدایش نیاید ای مغلوب نفس  
 نشدم قوله در آن نخستین منزل نابود یعنی کمین خویش قوله و عیب بیسی ای عیب بیسی خود را اگر از  
 و عیب بیسی بگیرم مردم مشغول شد و آنرا آئینه دیدن عیب و نمود یعنی عیب دیگران در خیال کرد که  
 این نفس تو هم باشد چه دستورت که آدم نظر عیب دیگران بسیار افتد و عیبی را کم نمی بیند و من  
 بقیاس شرکت نوعی فهمیدم که نفس من نیز این عیب را در لکن بر این طریقی آید قوله امین مقالید  
 مقال ای امانت در کلیدهای گنگام گردانیدند قوله و دلی خالی کرد ای آنچه در دل بود در آن قدر  
 رنجت قوله بسیاری زمان در سامان گذاردی ای بسیار وقت در تدبیر معاش کردید از این  
 دیده جزو مقبول باشد دل پریشانی نیست و از تدبیر که در کتب قدیمه دیده بودم از ان پریشانی  
 زیاده تر شد قوله حضرت نوری در گاه نورانی قوله این طلسم ای تدبیر معاش پس بدید عقل  
 قوله روزی در گردن دولت سلطان ای ظاهر شد که معاش در قید عقل با شاه و بخت کردن بندگان  
 شاکر است یعنی با بادشاه عادل باشد که معاش همچو کسان اهل علم مقرر سازد و دیگر بندگان خدا  
 بفرگزای منم خود خد شکر ای علما و فخرانمانند قوله شبان روز جدا ساخته ای در شب  
 فرق نموده این کنیت از کمال کوشش است که ساعتی آرام بگیرم چه شب ای آرام است و روز بر  
 معاش و من هر دو را هر تدبیر معاش کردم و بنظر حصول مقصود نشستم قوله پیرایه بالکسری ای  
 در زیور قوله سلطان بالفتح در خندگی قوله کاری خنید پر از دای آرایش سازد قوله بگفت مانند  
 در عیب باشد قوله عزم کمبری حطی در ای همه یعنی پیشه قوله خاکگاه بر وزن و خانقاه است  
 آن خانه باشد که در پیشان و مشایخ آن عبادت کنند و بسوزند و خانقاه معرب است و بحذف الف  
 هم آمده قوله ظاهر برستان با چیزی که ای دنیا داران هر چه معلوم نمیشد در اندیشه صغیر من بود  
 و چنان از پیشانی احوال کسان بر بنحو از من که اگر آنچه معلوم هست ظاهر کنم سخن من گفتند

نمانند قوله در بر کشیدن ای در بزند ساختن پایه من قوله روزی چندای چند در در مجموع فاعلات  
 رشک افزای همه بودم و از دلق امیران مجلسهای حسد من آراسته میدارند قوله در روزگار بد  
 ای ماند دست من پرداخته قلم یعنی کتاب میدهد قوله بپر و بندد و صیقل گیری سنان ای طالب فکر  
 جلا دادن نوک تیزه و زمانه در فکر تیز کردن نوک قلم قوله و ازین رو که عیبانی ای ازین جهت که پوشیده  
 و استن خدای عزوجل دلشین من بود در مقاله نوازش با و شاه مرا خدمت لایق نمودن میا  
 طاقت آن تیا فتم که از فرمان شاهی سزایی نمانم قوله محضی برین اندیشه افتاده ای اندکی فکر نمودم  
 که بادشاه مینا در دست کاری و کوشش بسیار من سخنوری برادرم ابوالفضل می بیند تا آنچه تبارک  
 جمع کنم فیضی آنرا درستی لایق نمیشد قوله و زمانی پشت گری می گیرم ای وقتی بدو دل دم گیر  
 ای و آو کشایش باطنی را میدید و آنچه میگفت که فرمایش بادشاه جادوی سخنگوی است و سخنگوی  
 موثر خواهد شد جای اندیشه نیست قوله ازین دستای بسبب دست و دست برتران مجموعه  
 و هم نشی ابوالفضل بنجد است ای نوشتن احوال بادشاه متوجه شد قوله اکدش بر وزن کشش و  
 تجرزا گویند که پدرش از جنسی مادرش از جنسی باشد و بعضی گویند و استراج دو چیز را نیز گویند  
 قوله که آن آزاد خاطر ای ناگاه برادر من یعنی مسافر آخرت شد قوله و بهمان شغل ای تصنیف که بر  
 کوشش بسیار نمودند قوله روشنی ز پر رفت ای ظاهر شد که بادشاه را درین فرمایش خیال صیت و  
 نظر او کجا ای معلوم کردم که منظر بادشاه نهیت بر همان خیال بادشاه متوجه شدم و به شمای حق  
 سبحانه تعالی بایل گرفتیم قوله در و تمیستی ای رنج مغسی و دیگر عوارض منکره که چنین  
 چنانست تفاوتهای بزرگ این دو لایق خلق و تجرد و شاکت این هر دو کار چگونه رسید  
 و کبدا م قوت بیان نماید قوله نخستین محضی تجرید که چنین چنانست قوله چندین آسمانی بسیار  
 آسمان قوله و از زمین یعنی از تعلق چنین و چنان بظهور رسد قوله غیرت ای شک و عا  
 و تغییر حال قوله الکنی منسوب بالکن بفتح اول و دوم ساکن و سوم مفتوح تازی معنی کسیکه  
 در زبانش گره باشد و سخن مساف و تقریر واضح و فصیح که فلن نتواند قوله حنیض زبون





بسیار اختلاف بسیار که از نیندگان کتب اخبار گویند من سید و در بسیار تعجب تمام قول  
 فرومیده بالغ مرد خروندند قول روزگار کنگی پذیرفته ایجا کاف تقلید محذوفت بیی مرا  
 دشوار بیای بسیار پیش آمد چه اگر زمانه بسیار نگرفته و موخان مصنفان کتب اخبار موجود با شاه  
 قایم من چشم نیایی کشاده با وصف این بین چندین اختلاف پیش آمد قول آنچه پیشتر بیای  
 می چیزیکه گزرا و یان بر آن متفق بودند از مذکره خوش شدم و در تمامیکه بر او یان مختلف بودند  
 بر او نامی خود تحقیق خود گزاشتم قول و سائیکه از هر طرف ای چیزیکه از هر طرف آن را و یان  
 بود دریا مخالف دانش خود شنیدم بعرض شاه رسانیده تحقیق کرده بجمع خود کردم قول بر نواز  
 بر شد ای بر بلندی مقصود با الله رفت قول و شوار میوای پیشه که گزشتن از ان دشوار باشد و این  
 است از اختلاف و ایات قول و سل و سه سر انجام آه ای قین سال و ماه که فلان خبر فلان  
 ماه و فلان سال گزشته و فلان در فلان سالن لایق ندیست قول خاصه در تاریخ آهی یعنی اخبار  
 قول روشنان ابرام کاتبه و شنگلن کبرای نظام مصالح خلق موکل اند قول و الا خلعت تا  
 باف بهتای خلعتیکه بهت من تا ز دافته بود قول در نقاب سی پنهان هستند قول بیگانه با  
 ای از چنین کسان جماعتی بسیار موجود قول هر روز بجمع میوم وضع زای محمد و تشدید و او  
 مکار کنایه از دنیا قول هر روز آخرین ایام شمردی ای مرگ اقریب برمی دوسوگان بکار که در وقت  
 بکار آید شغل گشتی قول نه خواه های میوه سنده موافق خویش دل مرتب شدی قول ناسیجا  
 ای بی اتحالی آن بطور گیر و یم و صلاح کردم قول دیده با یادین لفظ برای مصدر و  
 و دید بان بیای خوشحالی گویند که جای بلند نشیند و هر جا زد و رسید خبر و قول عنوان با  
 آغاز و سر نامه قول دیده و رای صاحب نیایی قول نک خان ششان زای رونق شرمینا  
 برین ساز سخن بر آنگ باشد ای هم از موافق باشد قول نیز و ضمیر شین راجع بسوی قول  
 نیا و لفظ نیا و یای تحتالی و او بر وزن نل و از معنی صنعت و شغل قول منکد به شنی خوی  
 منکد خوی به نیم و عیب بکیران نی نیم در دنیا چگونگی چشم خود را سر بر کشم و علاج نمایم تا

بظن نماید و برای همین دید هر بار که کلام خود را نظر میکنم قابل اصلاح مینماید و عیب دیده شود لیکن  
ازین بگویم که مشاهده که پنجبار اتفاق افتاده و طرز تخریر کلماتی من مشهور شد یعنی به پیروی و تخریر  
و بعضی بزد کردن کلام محفل بهر در آهسته کردند و نظم دشمنان لباس پوشای پرده پیروی  
یا پرده خیانت در کلام خود آوردن گرفتند قوله سبب نفعتین علتی است که موی در درون ملک  
چشم بر می آید پرده بانیز گویند که در چشم بهر سد بعضی گویند که با معنی عربیت قوله کشور خدا کنایه  
پادشاه قوله که هرگز این پیشه کانی که زاده کاف برین بیت که امید باشد قوله عزت نفعت  
معجزه برای همه تا بدان آنچه او کردند آن در حیات باشد قوله بود معنی باشد قوله در عرض نفعت  
ای در مدت هفت سال قوله و قریب هزار شش ای سنه هجری قوله آن نوبت اقبال کنایه  
از پادشاه قوله چهار قرن ای هر قرن سی سال قوله و آینه های مقدس ای این کبری قوله  
سخن آمد نفع اول سکون ثانی منی خجیده و ضم اول هم آمده است قوله سخنم ای خجیده قوله تا  
ای باشد که قوله سکون اول و فتح ثانی شده معنی روشن قاعده بیت تا موسی و لباس و در  
نقشی که بر روی طلا و نقره و غیره رایج باشد و آینه ای نیز گویند که نقش زریح بر آن کنده باشد و  
که زمین را بر آن بشایر کنند و کوه و بازار قوله دور آن سعادت نام خواهد این اشارت سوی ملک  
میکند که اگر آنها توفیق آتی ازین تاریخ باقی را انتظام دهند مایا سازد و منت بر من نهند که در  
این کار مشغول بودم و ایشان نیز با احتیاط رسانیدند گو با که مقصود اولی با انجام رسانید قوله  
اگر پس خاطر نیاید ای اگر پس خاطر آنها اختتام کتاب من نیاید و خواهد نهند که آینه ای دیگر با زبان  
مشهور زمانه از سر نو کتاب تاریخ تالیف سازند سر نامه اخبار پادشاهی فراهم کرده باشند برین هیچ  
بیت قوله امروز ای هنوز قوله آبا ای قدسی ای پشت نامه پادشاه قوله که یکبار در کمال  
تایید این در تاریخ یعنی یکبار در مشن با زمانه گنجایش نهد قوله نعتی ازان درین اقبال نامه ای  
ازان نیست چراید شکر فطوا درین کبر نامه بیان سازد و در چند جا مذکور شده اند که پسندیده  
نبتی نعتی نون و سکون بی موحده و فال معجزه معنی چنانکه قوله برخی بر وزن جبر معنی نعتی

و یعنی حصه و بهره و اندکی از بسیار قول از آنجا که نسب سر آمدن ای چون بیان نسب خود  
 کردن نسبت به کسی خود از کسب نهر استخوان اجداد خود فرود متن است و جهالت خود را اظهار کردن  
 و بسبب بی ادبی بر نهر دیگران فخر کردن و عیب دیگرانست نیز استم که از نسبت خود اندکی بوسیم قوله  
 درین باب در دیوانه ای درین دینگر جای پر است مقید نسبت بجای نرسد کیاری انشا علی هری در  
 ظاهری بکار نیاید چرا که در معنی پرستش کسب خبا به شدن پرستش نسب قوله که این بدان بازگردای باز  
 نسب بسوی است که بعضی از پدران معانی او کسی بسبب کثرت مال یا معرفت حقیقت خالص  
 و بنامی یا لقبی یا پیشه یا شهر سکونت شهو شده قوله و گرنه عامه مردم زاد راه یعنی اگر در نسب  
 پدران او سطر را اعتبار سازند همه مردم از فرزندان حضرت آدم صغی اند اند فضیلت یکی دیگری  
 برای حسیت و باخبار موخان اعتبار کرده احتمال بگیرد ای بزرگی کسب نهر ایدل آه ندهند قوله  
 بر ظاهر که درین معاطای بسیار ظهور دارد و هیچ پنهان نیست که در معیاد نسب بسبب بی ادبی  
 تر و دو تلاش نمایند و بر گوهر گرامی یعنی نهر اعتبار سازند پس چرا و انا بر افراز نسب غافل شود  
 و بر اعتبار آل از خستین حقیقت خود باز ماند چرا که بزرگی بسر تالاقی را فایده خشد و تالاقی بسبب  
 بسر تالاقی از نقصان نهند قوله لیکن بسر نوشت آسمانی است لیکن بر تقدیر آسمانی و در با غلبه  
 اقتاد هم و با گروهی سبب که نسب بر حسب اختیار کنند تا چار اندکی از نسب هم میگویم و خوان  
 طعام برای آن گروه گشرد هم و تعداد پدران بسیار طویل است چگونه بی ضرورت تصنیف او تمام  
 خود نمایم قوله برخی در لباس لایت یعنی از ابای کرام بعضی عین و بعضی چنان بود قوله  
 بنایر جمع بسیر معنی فرزند زاده باشد و پسر و پسراده خصوا و بعضی پسر پسر و دختر نیز گفته اند  
 و بعضی پنهان هم نظر آمده قوله دانش عیانی و بیانی ای علم ظاهری قوله در غضوان  
 ای در آغاز سن و صدی قوله الوس نصتین آخرین جمله معنی قوم و غیر آن و این لفظ کسب  
 قوله از گرم خوبی و بد خوبی ای بسبب محبت و ولداری این بزرگان بعارف و بسبب و انگیزی  
 ننگر گاه که آن دو پاره مسافرت یعنی شیخ مذکور در آنجا وطن بود و باش اختیار کرده و در آنجا

و یازدهم چیری شیخ مبارک یعنی پدر ابو افضل از سیرگاه علم قدیم بظاهر آمد ای متولد شد قولم بیرون  
 و مگر ای بقوت نفس تشکر کننده قولم و در علم هر تنی باید گرفت ای در علم یک تن باید کرد قولم لودی  
 تو مبت مشهور قولم شناختی معرفت ای قولم و باطنی لغت ای مرگ عالم خلاصی نظر  
 انجیت و سوزی مادر و پدر من همه مردند قولم لیکن که بانوی خاندان عفتا یعنی مادر من اجازت نیت  
 و پسر هم کسی از حکم مادر من در خیال نبود قولم آن پسر فرزانی را ای آن شیخ فیاضی مادر تبتلی  
 نظر بگیا زنده زدی یعنی پدر من فاده روشنی دل مصفا باطن بکنجی در ای روز شد قولم  
 در یوزه در ادان ای بدانی مرد شدن فیض شیان از شیخ فیضی فیاضی مقرر ساخت فاعل این فعل  
 مبارک باشد قولم پاسخ یافتی پدر من از شیخ فیاضی چنان جواب یافت که غفرت یکبار بر بندگی  
 ربمانی طایبان معرفت حق مقرر سازند فاعل کار گزاران تقدیر اند نام شخص عبیدالد لقب آن  
 امرار خواهد بود قولم استظار آن بنیاده ضمیر فاعل که در نماید گویند شترت راجع است بسوی مبارک  
 قولم غرض در آن بهنگام ای خواجه عبیدالد در آنوقت در طلب حقیقت جستجو و دادوش داشتند  
 وقت موعود رسید بر تبه ربمانی سرفرازی یافت و نهایش حق جوبی از ان خواجه حاصل کرد  
 این فعال نیز شیخ مبارک است خواجه گم شدن خلوت شیخ قرار داد و اطلاق پیشه شیخ مقرر شد  
 یعنی با کسی تعلق ندارد از خلق مگر نزد قولم در سخنان خواجهای در لفظات خواجه هر جا که لفظ  
 در پیشی تو آید عبارت از شیخ مبارک باشد قولم مدد است سال ای عمر خواجه بعد است رسید بود  
 قولم کللی بضم اول سنی کوزه گریا درین برای مدت باشد قولم سفر یک تقدس بر پدید خواجه انتقال  
 فرمودند قولم خاکیان فغانی لیلان منسوب بفاکنایه از اهل دنیا قولم حادثه لایب قدرت اندا  
 ای حادثه ناگزیرستی اندخت قولم خاریر جمع غم بر یکسرون و سکون حاج حطی ای دانا و استاد  
 قولم انسور و فرودغا از جدول علم کتاب سنت و اجماع و قیاس و از فروع علم عقاید و فقه مراد است  
 قولم کتب نظریه نه ای کتابی حکمت در سایر قولم تذکار با کلمه معنی یا کردن قولم زتاب بفر  
 و بکه تیرا برین آب باشد از کنار رودخانه و موضع چشمه را نیز گویند یعنی جای که این آب جاری شود

آید که قریش پیدا نباشد و چشمه که هرگز نایبند و پیوسته روان باشد **قول** فرد سیده بالفتح یعنی وانا وعلی  
**قول** گلزار کاف فارسی نام شهری در سید **قول** طالع ای بر کتاب طالع حاشیه نوشته است که بسیار سفید  
**قول** بغیر سیده ای بخلاصه متصویر سیده **قول** شبیوز ابانی یکیشترین معجمی بفتح زبانی **قول**  
 تنوی منسوب به طه که بقاعده تقریبی بهر دو تالی تازی نموده اند **قول** آن گوهر شبیوز آفرین است  
 در شیخ مبارک قوت چاکر متن کامل باقیه چنین و چنان فرمود **قول** شطارده یعنی شین معجمه نوشته  
 طای همه منسوب به طارده شطارده در سوره و چه شمشیر شطارده است که بنده بین مثل بطریقه این  
 تعالی میرسد در لغت یعنی بیابان و کوهک شوخ و شنیق باطن و شتر تیز **قول** طیفور بالفتح ظاهر  
 و لقب سلطان العارفين با نیز است قدس سره **قول** شسته منسوب به شستن خواه معین الدین قهرمان  
**قول** سروردی منسوب به شهاب الدین سروردی ساکن سرورد **قول** سنبله در ایاتی  
 بودی ای ملک شونده در دیدار حق بودی **قول** آن خوانمای نور منقو کاف اهل اشارت بسوی شیخ شمس  
 یعنی آن خواننده اشارت اهل این خطره بهر مراتب شناخت **قول** حل نفعی برای همه و سکون جان می  
 خست و بسیار سکون ببالان شتر **قول** طلیسان بالفتح چهارم است که بر دوش می آید از نو و اینجا کتاب  
 از پرده باشد یعنی علم ظاهری پرده پوش علم باطنی گردانید **قول** اردی بشت بالفتح معنی آتش  
 ماه دوم از سال شمسی بود که قنات برج ثور و هندی صیبه گویند **قول** رسما الدینی نگاه از  
 اندک از مکرویات این دعائیت در حق گره **قول** نزول معهودی کتابه از آنست که از زیر سیاه  
 منزل گزید **قول** صفاج بالفتح تجمیها **قول** ایشان ای جهان مجذوب فرمودند ای با پدر من فرمودند  
**قول** جو بفتح اول سکون رودخانه است عظیم در هندستان و همچنین چوبی باشد که در زیر آن خلط  
 نصیبند و برگردن گاو بندند و بالای غله گردانند تا غله از گاه جدا شود **قول** تابل بر بدن  
 یعنی زن غمگین **قول** آشنای بدستی کشیدای رود شناسی بجهت پوست **قول** آن دانای  
 حقیقت آن اشاره بسوی فاضل قریشی است و این نو باوه شناسالی اشاره بسوی شیخ  
**قول** آستانه توکل خدا بجان بهت ای آستانه توکل صاحب بی پروا قبول کرده **قول** آستانه

بروزن بیابان اجداد پیری و ماوری قوله انگ بر وزن تنگ نام ولایتی در هندوستان  
 شاید که این انگ فریشتی از باشد قوله بنیز نگاه قدسی کشیدی بوطن رفت فاعل این جمله میفرمود  
 باشد قوله و گفتگوی پاستای منقولات بزرگان گشته را پوشده حال خود گردانید یعنی کمال خود را  
 ظاهر نشا قوله و خواهش ای سوال از زبان مانند از دماغ برید یعنی از کسی سوال حاجت خود میکرد  
 اگر مریدی محتاط چیزی با خلاص دل آرزوی لغت کی بقدر ضرورت گرفتنی قوله معلوم در کار میفرمود  
 چیزی و درم و دنیا مستعمل است قوله از نخستین اشارت بسوی حست قوله پسین اشارت بسوی دوستی  
 قوله و وجه سلطانی کنایه از سبب سببش که از جانب پادشاهان برای مستحقان مستوکلان مقرر باشد  
 بتول نصبتین یعنی جاگیر در هر قوله سر باز زده ای انکار کرد قوله جوینگان گوی ای طالب علمان قوله بدو  
 فرمودی ای چیز کیهن بود میگفت قوله ظاهر پریشان خوشتن دست ای گروه نیاداران که خود را دوست  
 میشمند و نفس پرور بودند از شده ندی قوله سدید بضم اول و فتح ثانی نقطه سیاه که در اول است  
 قوله نه در حق سرای ما می در حق گوی و ملاست کردن بدکاران کم کردی و نه تیدیر گزینندگان  
 شدی قوله ما چه بر وزن با آنچه سر علم را گویند که بصورت ماه ساخته باشند از زر و نقره در برنج و  
 سونبره را نیز گویند که بر یک سر آن گلوله باشد از طلا و نقره و غیره که زمان بر سر و گردن پادشاهان  
 حصار از دانه حصد تویچه را نیز گویند قوله انفسی اتفاقی ای روحا و جسمانی یعنی باطن ظاهر قوله  
 نیز از نیز با لکس تاودان قوله چشم زخم آزار است که بسبب دیدن بعضی مردم و تعریف کردن  
 کنایه چیز را بهترند قوله کار دیدگان ای مردان کار دیده قوله آن حق سگال کنایه از شیخ  
 قوله عین الکمال یعنی چشم زخم قوله آن معنوی خرابی ای آبادی دیران گردیده قوله و با حال  
 ای مرکب عام که بسبب تغیرات غیر طبیعی هوای پدید آید و اکثر مردم بقضای الهی در اغراض مسیرند  
 اینکه گویا پرگندگی و مرض مردمان در آن خطه و با بجای سپند سوزی برای دفع چشم بد که بابت  
 سلطانی رسیده بود گردید قوله آن پرورش نمیرای شیخ مبارک قوله رقم شکر فکاهی شیخ  
 ای ابو افضل قوله در سال پنجم بود ای عجماله عروشت قوله بتنگای مشنوالی زمانیان در

ای بسبب تنگی قوت سامعه اهل روزگار اثر آبگوشن نیارند قوله قول این ساخته نیک مجاطر  
 ای این واقعه حال مذکور که در عمر خبیالی من گذشته بخوبی یاد دارم و آگاه بودم بنندگان  
 تا سید آن میکنند قوله بر افکند ای بر یاد ساخت فاعل این سختی باشد قوله فرود شد ای  
 رفتند یعنی مردند قوله از ذکر و اثاثش ای مروان در زمان قوله اخوان بالکسر یعنی برادران  
 قوله درون نشان ای ل آن زمان قوله کیسای ای اخوان روزگار بشاید حال  
 نشاط آنها گمان بردندی که این کسان کیسایگر و ساحرانند که درین فخط باین فراخی و خرسندی  
 بسیر میزند قوله اسفار حقیقت ای کتب معرفت قوله در پالاش آمد ای ترقی یافت قوله بر است  
 دیدم ای بلند ای حق بینی های بزرگ قوله بیدای گرفت ای ظاهر شد قوله آن نورانی سر  
 مراد از شیخ مبارک قوله حسد های افسرد ای رشک های مردمان که بسبب قسط پر مرد و شیخ بود  
 روشن گردیده قوله داور این خویش سرگرم بوده ای پدین بر طرقی خود مستعد مانده ای  
 ظاهر در آن نیزت قوله بر در بنحوست نشسته ای بر دروازه قناعت نشسته در ضرورت بر  
 زنتی قوله اقترابا لکسر دروغ بستن بر کسی قوله مهد ویر ای گریه که سیکو نیکه امام مهد  
 آخر الزمان آمد وقت قوله گریه در همدای ساخته شیخ علانی نیست که گریه در همدای  
 چنین و چنان کنند قوله زبان هرزه سراو شد ای بان پیوده گوی آن گروه حاسد و حق  
 سن کشاد شد و سالیان گفتگوی آنها درین باطن هر شد قوله زهر گیاه نوش نمای صاحب هر  
 در حقیقت و بظاهر تریاک و شهید نمایند قوله کین او بر خاستند فاعل این فعل علمای مانند  
 و منیر او سبب علانی مذکور است، قوله بدیشان ای تا علمای زمان قوله عقل و نقل ای  
 پدین دلیل عقلی و نقلی هر دو مد و کار قول علمای یافت قوله مر زبان همدون ای حاکم همدون  
 قوله شد آری حکومت ای همان حاکم همدون علمای زمان اجمع نمود و در تلاش حکم سر  
 کوشش کرد قوله بر خلاف حرف بر ایان ای پدین بر خلاف علمای مان جوابی بود قوله  
 از آن در ای از آن روز که پدین جواب خلاف آنها داد و دشمن شده منسوب بجهت همد ویر کرد



وقت سوم

قول از خبرها است ای بودن موجود امام مهدی از حدیث که راوی آن واحد است و از جامع خبر  
 ثابت شد و قول که که کبر او سپهرش ای کار آن علانی تمام شد قول که شناسایی دیگر است ای آن  
 بگوهران ندانستند که معرفت چیزی بگیر است قبول کردن چیزی بگیر چه اگر سلیمان را علم ندیدند  
 باشد که تکرار در روز کافری بدستن علم سلیمانی سلیمان شود قول پیش تازی میر و نسبت  
 نامت پیر عتی جاتر نسبت اقتدار چگونه لایق باشد قول اگر چه در مراتب پاداش فرمان بر  
 ای چرا که در مراتب برای کار مطیعان شرح را چهار قسم کرده اند قول محترقی ای اهل مشیه موجود  
 و آنگره زرگر و کفش گردن زر و سبزه فروش و خیاط و مانند قول با دافراه معنی مکتوبات بدی  
 قول که کیفیت سزای نیکی و بدی که آنرا پاداش گویند در عربی خوانند قول کاشته ای نوشته  
 شیخ مبارک بنظر پادشاه در آورد این چنان بیوده گوید سفاک حیرت افتادند قول معلوم  
 ای چون از این نوشته از شیخ مبارک آورده افزودند حدیث ساختند و آن نوشته را باعث روش  
 در این نشانی که نموده قول که شناسایی در سکه آه ای اگر سبزه در یک سکه بخلاف  
 غم بخشد تمام و افزون کند قول تشویر زده ای شرمند و شبان قول شمرگ بر وزن بزرگ  
 مردم بنیاد بر یک بنه قوی بکل درشت گویند قول نزد ابالکسری جمله نشینی قول زبون  
 نه بیست و سه گلبه بیفاری بفتح اصح است قول که تندر زدن کبر معنی شاگرد شدن قول  
 نه تیسری معنی ای چنانچه در کتب عربی که در دنیا باشد خا و خود همچنان شیخ مبارک عبود  
 سازه نه در قول که اگر نمودی ای گریب نموده از علوم شیخ و نشین با و شاه کرده و اعتبار  
 در آنچه بر سر نه زده باشد و انجام کار که بام سر زشت قرار یابد قول با پمال غم وانزوده شده  
 ای غم که بشد کین خواج شیخ مبارک مستند شدند قول و بهمان سرلی ای بر فرع گوی  
 حق شیخ مبارک قدم کشاده دند قول و بهشان گزری ای بیبکاری بسیار مقربان  
 با ایوان نشین مبارک بوده گمراه ساختند قول نصیب باین کبر معنی حمایت کردن عدم  
 حق ترازوی مورث قول اگر چه از دیرباز ای اگر چه از قدیم طرز با سدری دین خود سوز

سرآمد حرف سرایان ای سردار علمای مجلس بهایون قولم تا پارسا گوهرای نابال ذات قولم قابول  
 فرصت این لفظ ترکیب قولم نیز در دستی الهی ای در خانه یک دست خدا پرست قولم آن بر عورت  
 دروش اشارت بسوی همان سرآمد حرف سرایان است قولم بصیرت گوهرهای ما و مرزبان کشور  
 ای در پیوده گوهرها آن سرآمد مرزبان کشورند ای کارگزاران تضاد قدر مرا استطاعت جوا  
 دادند و دلیل گرفتار من یعنی فایده آنست که در برهان صرّفه یعنی سبقت نمودن و نفع بودن نوز  
 قولم سالوسان جمع سالوس یعنی فریبده و چرب زبان قولم در بر و رو آن زندان شگون کرده ای  
 برول صاحبان حرص شغیان ده اکثر را گوشه فرستادند قولم حق گویند این جزای شرط است  
 اعنی قولم هرگاه خدیو عالم قولم دیو کیشان دانش ای عالمان شیطان مذهب قولم ایست و  
 کجور قولم روضه بازار ای روضی کار و بار و گرمی بازار قولم غریب نفع عین سحر و کسری ای مهله و آخر  
 مهله ز نیکه بشرطه و شیرگی بشوهر دهند و او بگیرد باشد قولم غریب نفع عین سحر و آخر ای مهله معنی آن  
 فاشنه قولم یکدلی با هم تعلق قولم سبکدینان ای ضعیف مذهب قولم گرم و زبان ای تیز و فریبده  
 قولم اندوه رویان ده لای از منافقان برگزیده قولم باروت نام نوشته است مقید سجا با بل  
 علم و جاه بسیار سیدند قولم در دانش گاه پر ای بی با ازلان دور رویان که در در رسد پر سن تجول  
 تحصیل علم و عمل نموده بود با آن گروه نارس است ای علمای مذکورین مخاصمین شیخ موافقت و  
 زهر سائیدند قولم درم با کسر و فتح رای سحر یعنی اعنه و اندر مکن است قولم همین یاد کن  
 از فیضی فیاضی قولم طلسمات مذکاری ای طلسمات منسوب بسوی با دو دانیدن قولم و آن  
 ساده لوح ای عیضی قولم و آن شناس کرم رهن یا ای شناسنده مکرم و فن یا یعنی فیضی را قولم  
 و خلاصه سخن آنکه ای خلاصه سخن آنکه چندین چنانست تا قولم بعضی از قدس سد قولم با  
 ای صاحبان شاکر نایه از علما قولم شهود نصیبتین جمع شاهد یعنی گوهر قولم مدعی با یعنی معنی  
 کننده قولم در برای تشخیص بنقرات بضم سیم و فتح رای مهله ای برای مقرر ساختن در و  
 بسته شده قولم سرافراز مردم ای آدمیان هر یکند قولم و حقیقت عالی بعضی از قدس

ای برض بادشاه پایون رسید تا اینجا کلام آن شخص مکارست که پیش قضی آمده بیان نمود  
 قوله آن نیکفات را ای برادرم قضی با همه غالب و چنین عمل آورد قوله درست پائی برجا  
 خودست ای حق گوئی قایمست آخر حق بجدله خواهد رسید قوله نیارند تاخت ای نتوانند و  
 مغول این فعل تا مکاری باشد قوله خاک سنجی کنایه از نیاست قوله چون عمل بوده بودند ای کار  
 گزاران تضاد عقل قضی بوده بودند و غم از یاده کرده حق گوئی پدر اقصه گوئی و فرسندی نمودن  
 مآتم داری دانسته است جنگ همچو شمشیر کار و بر آورد گفت که کار معالده گیر است و دستلان تصوف دیگر  
 اگر شما نیر ویدین خود را همین وقت میکشیم آئیده شما دانیدین وقت نامرادی نه بنیم این مقوله قضی بود  
 قوله از پیوندی ای شیخ مبارک بسبب وقت قرابت پمدی زیرای تنای قضی شدند قوله در  
 جاسخن سنتای نیامین من در اور در مقام نپاه گرفتن گفتگو شد جایکه قضی نشان میداون  
 تاخن میزوم ای جنگ می انداختم در هر کرا من بشیرم برادرم رو سیکر قوله کی جان آدمی ای سا  
 آدمی می بنیم و جوانمزد میان آنجا کسی نیست قوله حقیقت منشی او ای با حقیقت محبت بودن  
 آنکس برادرم را چنین بود قوله سن نشای صبح وجود ای اگر سنه با ما دوستی یعنی نوعم قوله  
 و زیاکار عضری بازار ترکیبای نقصان کننده بازار ترکیبانی ازین هم حدیث سن مراد  
 قوله گمانی نه ای مرا که چنین و چنان بودم گمان حقیقت منشی آنکس هم نبود قوله و سینه  
 ای بجان شخص کور قوله و از بر آمدن پشیمان شده که چرا از خانه برآدم و چیران بماند قوله  
 پریشان تر از خاطر او بود ای از خاطر آن شخص فکور قوله مبین برادر من آن سختی ای برادر بر  
 سن رسن با من گفتگو کرد که من با وصف یادنی معرفت غلطی کردم و تو با وصف کم آنیزش شد  
 خیال که او بودی اکنون تدبیر حسیت و کجایم که آسنگی حاصل شود قوله در اناب سخن  
 گردانیدی هر کیل جابجی با نید امید از خداست که برده اهل روزگار بر دم و کار بسته کشایم  
 قوله سر باز ز دای انکار کرد و گفت آنچه مذکور است قوله با آنکه با دیده چایش طعی نکرده بودم ای  
 نخبه نبودم قوله کجای را بخاطر آورده گزارش نمودی مقامی با بخاطر خود قرار داده عرض کردم

که چنان در دل من می آید که اگر کا سحت افتد آنکس مردگاری خواهد کرد لیکن وقت سخن کار بسیار  
 و شوار است که شرکت انماید قوله در گلزارهای لریج ای غلابهای چسپنده قوله عوده یعنی آنکه  
 ای دسته استوار اعتماد بر تعالی از دست رها شده قوله نزدیکی روز رستاخیز بگوهران و بروی  
 قریب بودن و ترقی است به زمان بروی بوقت صبح صادق پدید آنکس که قرار داده بودم رسم  
 آنکس چون آگاه شد محبت کرد و خلوت کرده برای باسفر ساخت قوله رویه بازی مکار قوله بی  
 استصواب ایشان ای بی اصلاح این علما قوله غرابالفتح و تشدید معنی بزرگ قوله اکابر جمع کبر  
 معنی بزرگ قوله جاه و نشان جمع چاهش بر وزن با پوش معنی نقیب لشکر و قافله قوله بر آفتاب  
 بر وزن سراب دیده معنی بر انگیزه قوله خانه را اگر در گذرند ای خانه را محاصره کردند قوله آن خرد  
 از ابو انخیرا قوله قورق معنی ضبط و نید کردن سیاب باشد و این لفظ ترکیبست قوله در عیاش  
 ای در جهان وقت قوله نسیم عافیتی ای هوای سلامت یا ای سخمانی زاید است چنانچه در سلا  
 قوله از آنجا که قدری اه ای چون اندکی نامرادی باقی بود و هم بخاطر استیلا و شت و غیر  
 مختلف برخلاف آن روایت مذکوره میرسد لهذا یقین نکرده پنهان بودیم قوله خانمان معنی  
 خانه و سیاب ضروریات خانه باشد قوله از هم گزراوند کنایه از گشتن است قوله باسرخ شاه  
 نای ای جواسیکه با و شاه داده بود آنرا پنهان کرده سخنهای چنین و چنان از با و شاه منقول ساختند  
 و همه شمایان و دوستان با و ترسانند قوله بر میافتند کنایه از تزیین دادن باشد قوله با و  
 مخیل ای در خیال کرده شده قوله بی آرمی بقدم زای معجز بر جمله ای بی مری قوله بر گزراوند  
 ای بدبیر ساختند قوله عقل زبردست او همه آمد ای عقل ضعیف او همه شد و خاطر پریشان  
 متیقن گردید که روایت سابق یعنی آنکه بحقیقت پادشاه جواب او ندید هیچکس اصل ندارد و پادشاه  
 جستجوی است قوله با طعنه در فارسی معنی بسیار تعجب کننده باشد اگر این ترکیب اعرابی قرار  
 دهند رسم خط بواجب بود باشد مخفف بواجب پاکه در عرب دستور است که هر چه بجزی شدند  
 اتصال دارد و اکثر موصوف بآن صفت باشد کنیت آن مهاجران باب که معنی بدست بینما

شاید که حال هر دو یکی باشد و قولم این سختی که بخاطر میرسد ظاهر این باشد ای این سخنش که خیال  
میکنم که عالم در جستجوی نیت و صاحبخانه گرفته با ایشان خواهد سپرد و محبت هر تائیت نمیشود و هر که  
هر گاه در زمان این بیگانه بوده گویی می شنیدم و بر گزیده مردم فریب داده و ستمی میکردند و اگر مثل  
صاحبخانه و خوف در هر اسب بسیار افتد و در نیت و اگر نظر صاحبخانه گرفتار نمودن ای بود  
اخلاق ظاهری تغییر راه نیافتی و توفیق درین کار نمیکرد همان افسانه سازی مضدان بنوعی  
صاحبخانه را بر آنگذارد و در مردم برین بهیروی داشته ما از دیدن بنوعی خانه نکس را گزارد هم بر  
اگر گرفتاری میخواست میبایست که چای پوسی نظام دراری میکرد تا از خانه بیرون نرویم قوله در آن  
و یولاح ظلمت آمد و ای در آن شهر که جای یوان بود و شب تاریک بر می خیزد و خرسندی حاصل شد  
قوله ملائذہ جمیع تلمیذ یعنی شاگردای در آن تاریکی ریشنی گشت و خوش شدم منزل کی از شاگرد  
در زاور شد و در انجام کار جنول در فکر و داد و ستد ای نفعم کار خود گم شدن که کسی  
بگفت و منووم و تدبیر نا فکیر و اندیشه جولان نمود قوله در پاسخ راست حال بهترین دون کتاب  
همان جواب با شاه است که سابق علما داده بود قوله و درستان پای بر جای ای کلمات  
قیام قوله بزینار خود گم و ای در پناه خود گیر و در آنجا از حال با شاه آگهی حاصل شود قوله و اند  
لطف قدری ریافت شود که با شاه هر آن است یا تا خوش اگر گنجایش داشته باشد یا بعضی چیزها  
حال خود گفته شود قوله دستشامی ای طلبی از مزاج زمانه نموده شود که چون قوله باز  
بخیر شود ای با بختیرت بخانه خود صحبت نماید و اگر بشا داده عالم آنگ ساخته اند هر جا که اتفاق  
افتد برویم و نخواه بودن همیشه درین شهر عقوبت نیاید بستا قوله رخصت اقطاع ای فلان امیر حضرت  
با شاه برای نظام اطراف زمین رخصت آینه فرو آمده است قوله اگر چه شنائی دنیا داران با  
ای اگر چه معرفت دنیا داران جامی قرار و ثبات نیست لیکن انقدر هست که آن ملاقات دیگر با  
مخالفت نمیشوم قوله درین آگهی ای آن میرانین خبر خوش گردید و آمدن را رخصت شمر قوله  
آن تیز و سگاکا ذل یعنی برادرم قوله باقی ای بجز آن امیر سوم این لفظ تر کسیت

قوله آنمردی ای میرا قوله دویمین مردی شخص دوم که بخانه او سپاه برده بودم قوله در کمال  
 ساده لوح ای آن شراب بر صرف این امیر نادان نیز کردند قوله نخستین ای شخص اول که بخانه او  
 برده بودیم قوله از آنجا که همسایگی بدگوهری چون آن شخص همسایگی کی بد ذات که از درون  
 مایه و جانی داشت پریشانی بسیار حاصل شد قوله کالیو سبخت ای پریشان ساخت قوله بر آن  
 سر منزل ای بهمان جنبه امیر قوله زمانه ای این گشته رفته تو کل اساس گرفتن ای مردی که تیر با همه  
 آرام یا غنیمت در نظر زمانه ای کافی برای تصفیر است و با وجودت قوله یو قلمی نه احوال و ای تک بر  
 احوال آن امیر و خلاف طوارخ نگاران اولیست ظاهر قوله سودنیاری تقریرین بر درم  
 فایده بخشید قوله هر چند عداوتی ای هر چند که عداوت گزنی خاطر امیر فرزندت لیکن  
 تیر دیگری آمد قوله چون آن سبک سرای چون آن امیر فرومایه خیر سودالی دید که این قبا  
 نهندگان یعنی با هرگاه منشیوم و خیمه او را یعنی مرا خالی منیا ز ندلی اطلاع کوچ نمود قوله و  
 زندگان ای چاکران زر قوله سخت پیشانی کنایه از بد خلقی قوله عهد گزاران ای عهد چنان کنند  
 قوله بد راز نانی ای بسته دراز و طول غم در آیدیم قوله راه سپردیم ای وانه شدیم قوله  
 حراست بلکه معنی نگهبانی قوله خشت خانه بهر همه دو سازی ای خشت خانه موافقت همه با هم  
 الله بر سبیل گاه نهادیم ای ویران و خراب ساختیم یعنی از همه خلق امید باوری منقطع کردیم از ملا  
 یگان و خیر باد آشنایان را ای یافتیم قوله خیر باد که دو مانیه است در حق دوستی که از دوستی  
 بیخفت شود قوله گزاره زندی آمد و رفت میدارند قوله زمانه ای اندکی قوله بادی شرح  
 ای با کیدل پاره پاره شدد قوله سیاهی سیکر و کنایه از ظلم و خرابی کردن باشد قوله که نه ناک  
 جا یعنی هنوز نیت نشستن نمی آمد که روند به پایان هولناک سگشتم قوله قالبی گرد ای تر  
 از جان خالی شود قوله لایه گری چای پوی سازد قوله نخی از شب گذشته بود که خداوند او پیوسته  
 ای اندکی از شب گذشته آقای آن باغبان ملاقات کرد با رفیقیت داد و طعنه کرد که با وجود  
 مثل من دو کجا بسر برید قوله آنچه بخاطر نیر سیدی آنچه بخاطر من هم نیر سید آنچه آنکس

کسر

دفع سوم

نیک و برگزیده بر آن جویش دادم که درین غلبه ناکام بودن دشمن از همه دوستان و یاران خود دور  
 نمی ماندیم که سبب یا ایشان از اسی رسد **قوله** اگر گوشه مرا ای گرد خانه مانی بماند جای خط  
 است **قوله** از آن سر منزل نامهای حقیقت طرازی از مکان آن گزیده برد خطوط بیرون آستانه  
 خود فرستاد **قوله** اعرف را ای درو یکده شتم از اسلی و داد **قوله** کیمه کسری ای کیمه چیزی  
 یعنی شهری و خرد و زانجا بسر بردیم **قوله** اروی یا لضم معنی لشکر و جای فرود آمدن لشکر است  
 با تزه بسیج سیمیه **قوله** آن تمام هر دو را اندیش ای بر ادرم ابو الفضل **قوله** اق سقاوی این  
 ترکیبست به چهره آن معلوم میشود معنی آن هر خرد در دوسه ساله ترکیبش بوده شد این لفظ برین  
 شایر که این لفظ آقا سقا پوست که معنی دار و روزه استانه باشد ای دار و روزه استانه بارگاه سلطانی  
**قوله** به شتی پیش که در ضمیر فاعل راجع بان کی از بزرگان است **قوله** آن برد بار کنایه از پادشاه  
**قوله** از پنجه کس سخوی ای ازین کلام کدام کس را دست خواب دیده یا بدانی تو بر آنگه کی با  
 یافته که چنین تفسیر میکنی **قوله** چون نام بردی چون آنکس نام شیخ مبارک برد **قوله** بر لشکری  
 وزن و معنی دل شکنی چه نکردن که بشنن معجزه بر آن معنی شکستن آمده **قوله** بالبخار ای زود  
 و شتاب این لفظ ترکیبست **قوله** نورستان آفتاب ای جای نور بسیار خورشید کنایه از گری  
 آفتاب **قوله** آریکیان بد گوهر اشاره بسوی بهمان مخالفان مذکوران **قوله** و هجوم مسالک  
 ای کثرت راههای شهر **قوله** بار انداز ناینت ای جانیکه با خود ندیم ای فرود آمدیم نایب و سعید  
**قوله** الکنی ای الکن بودن یعنی بالکنت بودن زبان **قوله** شکافته زبان کنایه از ظلم **قوله** مقصود  
 ای جای قرار اقبال یعنی دار اختلاف **قوله** بر شنگاه کنایه از خانه که جای نهادن اسباب  
**قوله** را استبازی یعنی دوستی قدیم در میان آنست **قوله** راه در آمدیم ای سفر کردیم **قوله**  
 با خانکجا بیای قلاوندی ای با وجود دانشیهایی به هر در وقت صبح در آن تا یک جای  
 هر کوی خاطر بود سعید آنکس ناردان اگر چه بر اسنان نشد لیکن بسیار قصد نامی خوف بیان کرد  
 که بیرون از تله برت **قوله** خاطر اقدس یعنی خاطر پادشاه **قوله** دیی نشان ادم ای سوز

میدانم چند روز در آن گنایم جای سیر پیر تا وقتیکه خاطر بادشاه مهربان شود قوله در هر کجاست  
 نشاندهای در هر کجاست نشانده قوله غیبت دشت ای حاضر نبود قوله در آن خرابه محمودی ای در آن  
 ویرانه آبادیجا قوله در روز را بخواندن نامه ای شخصی که در وقت آن دره بود محتاج بنا بر خواندن خط  
 گردید و ملاطبت کرد و سبب وقت انکار کردیم قوله سنگین دلان شوریده مغربا تارت سیوی همان  
 مخالفان خودست قوله و از ساده لوحی بدخا امانی آنس از نادانی ما را بدیجا فرستاد قوله  
 پیدا شد که در اینجا ای ظاهر شد که در آن دیده کی از مخالفان بازعت و آرزو قوله نترسد بالکسر و نری  
 فارسی یعنی نمناک و آفسوده قوله زاویه یعنی گوشه قوله و نعتی در آن خاکدان مرامی ای ای  
 در آن گوشه که چنین چنان بود ارام گرفته شد قوله ساعت سیانه سرتی صحن خانه قوله سنگیر به  
 وزن تکبیر یعنی صبح و سحرگاه باشد درای شدن پیش از سحر و بعد از نیم شب نیز گویند قوله  
 دای بر وزن سرای زنگ جرس گویند و معنی گفتگو باشد قوله سنان بالکسر یعنی کول نیزه  
 و غیره و معنی تیزی هر چیز که باشد و سنگی که بدان کار و شمشیر نیز گفته قوله به پیدایی جای برای  
 پیدا کردن جا قوله خدیو خانه ای صاحب آن خانه قوله آبی دیگر بر سر و کار آمد ای سر و دیگر  
 بکار آمد قوله اگر چه از باب تعیین نبود ای اگر چه آنکس از مردمان و مقصدان بزرگان نبوده  
 بسیار سعادتمند بود قوله و با پیرزالی بر نالی ای با وجود پیر فروت بدون حجاب از پیشانی حال  
 او میدرخشید قوله سختین سخنان هر اقرا ای اول سخنهای محبت علاج مفسدان کردند که  
 آنها را نرم کردند پس از آن غلبی شیخ مبارک ببادشاه رسانیدند قوله او را گشتین ای محبت  
 نشین بمقتضای انانی و قدر دانی جوابهای محبت آورد فرمود و از راه کمال جود نزدی بزرگ  
 شیخ مبارک اطلبید قوله چون مرآه ای چون مرآه خیال تعلقات بنیادی نبود همراه بدر  
 زرقم و آن بزرگ توراتی با برده بزرگ من حضور بادشاه رفت قوله زینور خانه تا سپاسان  
 ای غوغای زینور خانه همان مفسدان که بخوف آنها گریخته بودم خاموش شد قوله زینور خانه  
 دوال معنی خوازه بر وزن فازه که چون پستی که نیدانم از آنکه محبت آمیزن شهری یا تاقه ای



دفت سوم

عبارت بندند و بمعنی آنکه زینت و زینت در رسم و قاعده باشد و بمعنی آلتی که روغن بدان از درون  
 جبهه کنند کذافی المنتخب البرهان قوله فاش آشکارا و کشاده و پراکنده و با مال هم مستعمل و در  
 آمده قوله دیدی خطاب بسوی وصل که در مصراع چهارم آمده است قوله بطاف بالفتح جابجاست  
 و طواف قوله مستفیدان محفل قدسی شاگردان مریدان خود قوله رجل بالفتح رخت و رخت  
 و پالان شتر قوله عالم علوی امی عالم ارواح قوله عالم سفلی امی عالم اجسام قوله نسبت طینتی  
 نبوت امی سوی نسبت خاکی پسری اتصال نسبت باطنی هم بود قوله بارکشای بازگشتند  
 اظهار اسرار معرفت فرمودند قوله لواعج جمع لواعج بمعنی رستی قوله نطع بالفتح بمعنی سبک گیم  
 قوله در میان خواب بیداری کنایه از آن مراقبه باشد که چشم سردران خواب باشد چشم دل بیدار  
 او نش بر وزن موش نام قصه است از ولایت فرغانه با مین سمرقند و چین قوله با مین ایشان  
 با مین خود جهان چیست قوله بطرینیا کان ای بروش جدا خود قوله اعانی بشد یای تحتانی  
 بمعنی اغنیه بالضم و تشدید یای تحتانی نوعیت از سرود قوله ابرشیم بالفتح و ضم شین معجزه معرفت  
 و تار ساز از نیز بطریق کنایه بر شیم گویند قوله روی ای جواز وجد و سماع است قوله سبک سبک  
 ای از فرومایگی از سنگینی بر گشته شدن که حال مقید است با خود دارد فاعل این فعل وجد و سماع قوله  
 حال مدهوشان حرص ای هیوان حرص هر هر دوگان قراق جدید یعنی حرصی و حاسدان این اشبات  
 بسوی جهان مخالفان شیخ که سابق مذکور شده قوله مراد بر درآمدی بر پریشان حالی اشبات  
 خوردم و حرم کردم و با خدای باند عهد کردم که نقصان این کوران که چنین چنان اند بخاطر  
 خوردنیام و میکا فایگان شان سوی نیکی بدلم راه نیاید قوله دستی یافت ای توفی یافتم قوله  
 پذیر بزرگی باند ز گوی بشت ای پذیر من مرا رضای کردن گرفت و در باب شرارت های مردم مخالف  
 مذکور اظهار کرد و در سزا آنها گوش بسیار شود و من اندکی از اظهار این از عنان خود میکشیم و پذیر  
 جواب میادیم تا چدر آخر الامر بعضی با دشاه رسانیدم قوله آن حقیقت یعنی شیخ مبارک قوله  
 مقدم گرامی ای آمدن شیخ قوله و آن شناسای نفس و آفاق ای آن شیخ عالم ارواح و حسابم از روز

قبول فرموده بنا بر پنج بخت و سوم خردار که مطابق بهندی اساره باشد سایه مهر باقی برین بخت  
گزمین یعنی ابو الفضل انداخت قوله اواره بر وزن شراره معنی دفتر حساب یوانی باشد قوله  
برکناره آزادی شستی ای مسقط آزادی از تعلقات بودی قوله دامن بستگاری گرفتگی و  
دامن با بودن از غمهاش نفسانی گرفتگی قوله مزاج قدسی ای مزاج شیخ قوله ودلی درین گمان  
برده سازگرا نمیده بودند ای ملی در وجود من بی پرده از سپید کرده بودند یعنی آنچه بر من در پرده  
فرموده بودند آنرا نمیدم در پنج خردم و صبر کردم و بقوت فرود آوری پیرانندگی آریدم  
قوله مراد بالضم نام ماهیت از سال شمسی که آنرا در نهند بیادون گویند و آن مدت ماندن آن  
در برج اسد و آن وسط فصل صیفت قوله بر این قدسی خرامیدند ای شیخ مبارک در باغبان  
پاک یعنی خیات رفتند و انتقال فرمودند قوله شتری و از سر نهاد ای برین نام شتری که قاضی  
چادر خود را از سر افکند قوله فیسوف لفظ یونانیست مخفف فیلسوف یعنی دستدار حکمت باشد چه فیلسوف  
در یونانی معنی دستدار و سوف حکمت را گویند قوله کو آدم قبله و عیسی دوده بود ای چرا که شیخ در  
قبیله خود بنبره حضرت آدم که پدر آدمیان بودند بنبره حضرت حکیم خاندان خود بود قوله چنانچه در  
جای خود گزارده آدمی حال کمالات شیخ از کی در مقام مذکره آن بیان کرده شد قوله مشبه  
بالفتح و کسرتین معجم پرده که در بجه میباشد یا از بیرون می آید قوله شیخ از زبانی بالکسر معنی فصیح  
زبانی قوله گنج آرد ای گنجینه دانش قوله پاسدار آیین شد ای نگهبان آرایش شد قوله با بر  
کچه نشست ای تو اگر شد قوله پیشتری اوقات کتری نمید یعنی بسیار اوقات علوم ظاهر بر آینه  
کم می نمید قوله و زبانی اشتباهها پیش گرفتگی ای بعضی اوقات دران علوم شبهات پیش  
آردی و زیانم تقریر آن کردن نتوانستی و حجاب مردم در ماندگی در سخن می آورد قوله یکی از  
کونی علاقده ای با یکی از مخلوقات دنیا تعلق خاطر ظاهر شد ای طالب شدم قوله نزول صعود  
بضم نون و زای معجمه و فتح صاد و طه و عین مضموم غیر منقطه معنی فرود آمدن که منسوب بسوی  
بلندست قوله نقادای هر علم ای خلاصه هر علم قوله بردا گوید خویش ای درین تدریس قوله

نسبت شهودی و رابطه الهی نسبت بدین حق بی خلق و دو استحقاق مترادف خلق بدانکه در  
 اهل تقوی نسبت مشهور است یکی نسبت شهودی که مذکور شد دوم نسبت وجودی که آن بدین  
 حق است در خلق و بنیام مرتب جمیع هم گفته اند قولاً استایان طبیعت از نیکوای کسانی که انفس را  
 دوست میدارند ازین جهت که من از مزاج منجورم و نفس اخراش طعام هم نمیشد مخیر بود که چنانچه  
 انیکس سیر میبرد معتقد کرامات من میشدند چنان جواب دادم که بعد شردن شما این امر ازین بسبب است  
 شماست که با خوردن سیدلر بد و الا اگر نخورون حادث کنید نفس برهان خواهد خورد و هرگز طعام  
 نخواهد طلبید قوله لیکن این مستحکمیت نگاری البته شواهد بسیار طبیعت است  
 یا مرض دست از طعام باز میدارد و دست بر نخوردن نمیشود حاصل صحت ششون دفع مرض  
 میباشد کسی تعجب آید قوله پیشتر از آنکه کشایش آید ای قبل از آنکه کشایش کمال علمی باجم  
 باوج معرفت رسانند بسیار سخن بر پر تو کلام مقدس می آید است لیکن مردم طبیب خود را ازین  
 اعتبار نیکو دند و نیکو میشدند قوله پنجم بر ملا و میر گفت ای آنچه بر ملا سعد الدین می رسید شریف سلطنت  
 و بعضی دشمن سوخته میگردد در جاشه خواجیه ابراهیم با قسم همه نمیندگان با حیرت آمد از انکار قبول  
 من برانند قوله در وزن یافتای سوراخ تا یافتن مقصود بند کرد و در و از معرفت باز کرد  
 قوله دو جایگزین با مترادف ای سوخته بود اصل آن چاشنی فرسود و با الفاظ هم معنی و سه جایگزین  
 فریب الهی شده بود با بینه عبارت اصل آن با بود قوله آفرین فاعل این فعل قوله دست آفرین  
 باز در سخن است قوله نیمی در خواهم در غی در تقاریب ده ای لایک در خانه های کتب و در در نظر  
 دیگر آورده و ما بتصرف و زاری در حق بادشاه نمودم قوله اینجا قدر ای در بارگاه سلطنت فاعل این  
 چاشنی گرفتند فاعل این فعل دوم زمانه باشد قوله گر آن سخن یکسکه کاف ماری ای و قارم است  
 ظاهر شد قوله در زمانیان بنظر دیگر قوله ای اهل زمانه بنظر حد مرادیدند و بسیار گفتگو با هم میکردند  
 آورده بسیار فیروز با چهره حال آنها را روشن ساخت قوله آبی بهای سن جلوس اگر شاه قول  
 پیوند میگسازد ای مقصد ترک تعلقات دارد قوله در کلام باری در کلام نوبت مقصد سفر آخرت خواهد

قوله الای بالمدح الی بالفتح الکسر فتح لهم سکون آن یعنی نعمت قوله کرانبار امیرت  
 ای بسیار اسید از فضل حق تعالی دارد قوله نروانی ای عصیان من برکت نکوکاری بر کار  
 علاج گیرنده شود قوله از شیر تقدیر بر آورد ای از هم تقدیر بیرون آورد ضمیر این فعل اجمع سیوی تعقیب  
 است قوله از پندختی گزارش نمود ای حال شرافت پندختی سابق مذکور شد و حال شرافت ما در  
 نویسد که در خاندان آن حقیقت بزرگان بسیار جمع بودند و چنین و چنان بود قوله اعتدال قوی  
 بالضم قاف فتح واد الف مقصوره جمع قوت می برابری قوتهای که جسم انسان اند و آن سترها  
 بقول اطباء کی طبعی که مقام آن جگر است در دم حیوانی که محل آن دل باشد سوای انسان که جای  
 آن در دماغ است قوله از حوادث نفسی آفتابی بگویمات ظاهری و باطنی در روی جسمی  
 قوله ویا پوالاتای در دماغ الای هر از بجز خاندان خود خاص کردی قوله توفیق و سستی  
 و در کردن و کارهای در اصطلاح کرد ایندین اسباب بجانب مطلق غیر قوله بیدار است خوابش آید  
 ای بدون قلت سواهل و مانند گنه هر بد پیش هم قوله و دل از بسیاری و بسوختنای علم از  
 اکثر ذرات آن رده گردید قوله تحریص نباید بمعنی برنجتن بر کاری قوله که شورش خاندانها  
 زمین لرزه را بسته اهای باعث پریشانی خاندانها و باعث زلزله زمین خواهد شد چنانچه  
 این صفت عشق معروف که در هر کج که عشق می آید که خاندان آن اداره گردد و از همه خواهشها  
 در گزرو قوله دلادنی دیگر بود ای گویا از سر نو پیدا شدم قوله طرح بافتح از اشن و بختین  
 و چیزی اگر نیکد بوی کسی احتیاج نباشد و فارسیان بمعنی رشته بنا استعمال کرد و اندر آنچه  
 نقاشان اول نشانی میکنند بعد رنگ آمیزی نمایند قوله ارادت برگرفتن ای هر چه بود  
 قوله برگرفتن و اعتبار بخشودن ای سر بلند کردن و اعتبار بخشیدن با دشاها قوله وقف  
 و بجوی ای صرف بجویی من کرده قوله پامرد برای همه بمعنی معین مددگار قوله دست شتر  
 برای همه بمعنی دستگیر قوله تصانیف خود ای بر آدم حکمت صنفه خود در حق من آنچنان فرمود  
 که طاقت شکر گزاری ندارم قوله در چشم باغبان نشود ای در چشم باغبان قدر شایع عمر

که نوعیت از درخت سرخ اگر چه از درخت گل بالا رود افزون نشود و اینجا فیضی ابو الفضل  
را گل قرار داده و خود را شاخ عمر یعنی اگر چه بن برادر بزرگ و هشتم لیکن ابو فضل از من زایست  
قول نخست درین کتاب ابو الفضل قوله و آنشکده آب بیان ای سوزش تمام ماتم و آب  
انهار توصیف فرو نشاندم قوله و سیلاب باه ای سیلاب شک و آن ساختم و ناشکیبالی را در  
شدم قوله حجت سرائی گفتند ای تصانیف و چنین خیابان هستند و آن برادر من نیامند قوله  
شامل جمع شمال بالکسر یعنی خود حضرت و عادت قوله مهر بالکسر نام ماه هفتم از سال شمسی  
که مدت مانند آن است در برج حمل و آنرا در هندی کاکم گویند قوله ابان نام و زدهم باشد  
از سال شمسی نام ماه هشتم از سال شمسی تیر باشد قوله اسفند در بدال جمله نام ماه دوازدهم باشد  
از سال شمسی و آن مدت بدون آن است در برج حوت و هندی حیت گویند قوله او در مرد و بر وزن  
زور و نام روز اول از هر ماه شمسی قوله اردی بهشت بضم اول نام ماه دوم از سال شمسی  
بودن آن است در برج ثور و هندی جبهه گویند قوله نفس گبرائی کسی دم گبرائی یعنی زور آوری و زور  
پدر قوله چادر تشدید ال یعنی راه کشاره قوله پنجار بر وزن نگار یعنی راه و روش و قاعده زنگ  
جاده قوله تذکره یعنی یادگار قوله لند بر وزن کبر یعنی شاگردی قوله روز شش یعنی هفتم  
ساکن نام روز نهم از هر ماه شمسی قوله بهن بالفتح نام ماه یازدهم از سال شمسی قوله و باره  
ای در زور و خود ارد یعنی سعادت است قوله جزواد بضم خای حجه سکون ای مهله نام ماه سوم از  
سال شمسی و نیز نام روز ششم از هر ماه شمسی قوله دی بفتح اول نام ماه دهم از سال شمسی قوله  
اسفند از نام روز پنجم از هر ماه شمسی قوله این دو تو با و ای ابو حاد و ابو راشد قوله قمار بضم قاف  
نام شهر است که خود قماری آن است و سبب قوله برادر نخستین مراد از فیضی است قوله بخیرات ای بخیرات  
قوله آرم بقدم زای عجز بر او مهله یعنی رحم و نام دختر خسرو بر و نیست که چهار ماه با و شاه  
که در قوله بهار بالفتح چونکه درینی شتر کنند و در آن رسن بنند قوله و هندی ای بعد از آن  
زوجه خاندانی بلکه منگوه دیگر کی هندی دوم ایرانی سوم کشمیری سبب حسنی خاطر است

قول سبت و ششم از نهای الهی قول سال شانزدهم ای مراد از سن جلوس اگر شاه قول  
 بگو که نامی خود منتسب گردانید ای در زمره فرزندان مرصعه خویش منسوب بود قول سبت هفتم  
 ای نعمت الهی قول دیدار تیره شب انیران ای رو سپاه شیب انیران که بر وزن امیران باشد  
 تاریخ نسیم از همراه شمس باشد قول شصت و یکم بکسری موصوفه فتح نامی فوقانی بر وزن فرود  
 نام برادر اسفندیار است و معنی بوزنی هم آمده است قول سبت هشتم از نهای انیدی قول سبت  
 نهم گوی با یافتن از نفس ناطقه ای خبر یافتن و مطلع شدن از حقیقت نفس ناطقه که صحبت قول  
 بمقدات بیانی و حیاتی ای به دلیل عقلی و نقلی قول وونی و شهودی ای کیفیت قلبی و  
 عینی را قول و کتابی و نظری ای بدلیل که کسب فکر حاصل شود قول راه شبگی نیت  
 ای اشتباه خاطر من نعت و ستی نشد قول بیاسن عقیدت این گره گشودند ای بر کتای اعجاز  
 سن بان گروه شب که شادند فاصل این فعل کار گزاران تقدیر باشند قول که بزبان تیرگی قبل  
 ای بان منوگری اقبال با شاه میگوید قول نعت سیدگی ای رسیدن بیارگاه با شاه قول  
 تجارب و زکاران ای آزمايشهای مانه کجا فراهم باشند قول اکبای آزادی کسوف تازی  
 ای زمیند آزادی قول زمین بهره ای گر نمای نصیب قول ناموس یعنی لجان و عصمت  
 ملائکه و احکام الهی قول کذاوری نفتح کات تازی و سکون نون معنی دانائی و بهلول  
 و سپه سالاری قول تن گزاران ای یا صنت کنندگان قول اخلاص طرازان ای اهل  
 محبت خالص قول ذخایر جمع ذخیره چیزیکه برای بکار آید آخرت جمع سازند قول دارا  
 گزینیان ای عارفان حق قول خاتم کار نیگونی شود ای خاتم من با ایمان گردد قول  
 مورد هنداد عبرت نامه جهانیاں است ای جای درد مختلف اعتبارات اهل روزگار است یعنی  
 بعضی چنین میگویند بعضی چنان ای بر نیک میگویند و نبدی بد و اندکی دوست میدارند و بعضی  
 دشمن قول و کند آوران ای مبارزان و بهلوانان قول هستی دشمن ای دشمن جان خود  
 کنا به از جانبازیست قول این دو دمان عالی ای خاندان فطرت قول و از فرور فغان

این گرداب ای از غرق شوندگان این دنیا قوله سنمکان جمع منبهک سهم فاعل از  
 بهنگام لاکس یعنی بسیار کوشیدن در کاری قوله احواد بالکسر شکر نمودن با خدا و از دین  
 حق برگشتن و ستم کردن قوله ازین مراتب ای بسبب این مرتب خود که اهل روزگار بقیاس خود  
 نام می نهند از دین صنایع و بدایع قدرت آهی بیرون نمی شود و آن همچو کنگرگان  
 مع سازان خود از خیر خواهی نمی آید و زبان دل خود را بلبنت کسی آلوده نشکینند  
 قوله بهره نفع چین و سکون بای هنوز قلب ناسره و کاسد باشد هر چه در قلب خست

# بایخبر و العافیة

تاریخ هفتم و نوری ششم عیسوی

## اطلاع ضروری

یحه کتاب فیض انتساب جو نهایت کوشش و عرق ریزی کی ساخته  
 معرض طبع من آئی بی او شایقین اسکی مطالعه هر سه دفتر الوار فیض که  
 خواص حل کر سستی من بجمالی دره لاهور من محمد خفیه اللہ خیر  
 کی دکان پر موجود چکو ضرورت ہو شکو این اور تازه فرودہ بیجا که شرح  
 سکندر نامه فضلائی کلکتہ جبکی جاشیہ پر شرح خان آرزوی شخصیا  
 کی فرمایشی معرض من اور غریب تیار مونی الی شایقین ان یزیدی

بیت سحر  
 در دسترس  
 در دسترس  
 در دسترس

بیت سحر  
 در دسترس  
 در دسترس  
 در دسترس